



# آدم از خلقت تا رحلت



تهیه کننده و گردآورنده:

مهندس جمال خالدی غمیشاوی

## فهرست:

- ۱.....مقدمه
- ۳.....آفرینش آدم (علیه السلام)
- ۴.....آفرینش آدم، و نگاه او به نورهای اشرف مخلوقات
- ۵.....آدم (علیه السلام) از چه چیز آفریده شده است؟
- ۵.....منزلت آدم (علیه السلام)
- ۶.....سجده فرشتگان و خودداری شیطان از آن
- ۶.....ادامه تکبر ابلیس
- ۷.....آدم و ابلیس
- ۷.....بیرون راندن ابلیس از بهشت
- ۷.....آفرینش حوا
- ۸.....فریب خوردن آدم (علیه السلام) از ابلیس
- ۹.....اشتباه آدم (علیه السلام)
- ۹.....عفو و گذشت از آدم و بیرون آمدن او از بهشت
- ۱۱.....چگونگی توبه حضرت آدم (علیه السلام)
- ۱۳.....ماجرای ازدواج فرزندان حضرت آدم (ع) و قتل هابیل
- ۱۳.....دو پسر آدم و ازدواج آنها
- ۱۳.....دو قربانی فرزندان آدم - علیه السلام
- ۱۴.....کشته شدن هابیل و دفن او
- ۱۵.....اندوه شدید آدم - علیه السلام - و دلداری خداوند
- ۱۸.....مدت عمر آدم - علیه السلام - و جانشین او
- ۱۸.....سال آخر عمر آدم - علیه السلام - و وصیت او
- ۱۸.....پایان عمر آدم - علیه السلام - و جانشین شدن شیث
- ۱۹.....بین آدم تا نوح، ده یا هشت پدر به ترتیب ذیل، واسطه وجود داشته است
- ۲۰.....پاسخ به چند سؤال پیرامون داستان حضرت آدم (علیه السلام)
- ۲۶.....پند ها و اندرزها از داستان حضرت آدم (علیه السلام)
- ۲۶.....اسلام، یعنی اطاعت مطلق و بی چون و چرا از خداوند
- ۲۶.....احترام و تکریم انسان
- ۲۷.....سرانجام بد تکبر
- ۲۸.....انسان سرشتاً بر خطا و نسیان آفریده شده است

- ۲۸..... باید انسان مسلمان از رحمت خدا مأیوس نگردد.....
- ۲۸..... درس و اندرز پرهیز از شر.....
- ۲۹..... علم غیب مختص به الله است.....
- ۲۹..... طبیعت ابلیس و شیاطین.....
- ۳۰..... شیاطین منشاء شر و فساد در عالم هستی می باشند.....
- ۳۱..... راهای مبارزه باشیطان.....

## مقدمه

نام مبارک حضرت آدم(ع) که نخستین پیامبر است بیست و پنج بار در قرآن آمده است. امام صادق(ع) می فرماید: دلیل نامیدن آدم به این نام بدان خاطر است که او از ادیم و پوسته و قشر زمین آفریده شده است.

خداوند آدم را بدون پدر و مادر آفرید تا دلیلی باشد بر قدرت الهی. وی نهصد و سی سال عمر کرد و سرانجام در پی تبی طولانی در روز جمعه یازده محرم وفات یافت.

آدم از دو بعد تشکیل شده است جسم و روح. خدا نخست جسم او را ساخت و سپس در روح خویش در او دمید و او را به صورت کامل زنده ساخت.

هنگامی که خداوند اراده کرد تا در زمین خلیفه و نماینده ای که حاکم زمین باشد قرار دهد فرشتگان از این خبر شگفت زده شدند و عرضه داشتند آیا در زمین انسانی را قرار می دهی که با گناه و معصیت در آن فساد کند و به خونریزی بپردازد در حالیکه ما آنگونه که در شان توست تو را منزله دانسته و به شکرانه ات تو را مدح و ستایش می کنیم. آنها خود را به جانیشی در زمین سزاوار تر می پنداشتند اما خداوند با اسرار غیبی که بر آنان پوشیده بود پاسخ داد خداوند چیزی را می داند که آنان از آن آگاهی ندارند. پس از آفرینش آدم (ع) خداوند اسماء را به او آموخت تا در زمین توان یافته و از آن بهره مند گردد. از طرفی خداوند سبحان اراده فرموده بود که عینا به فرشتگان بنمایاند این آفریده جدید که به دیده حقارت بدان می نگرستند دارای دانش و شناختی برتر از آنان است سپس از جانب خداوند به فرشتگان دستور رسید که چنین سنبل خلقت را مورد تکریم و احترام فوق العاده قرار دهند و بر آدم سجده کنند و همه سجده کردند به جز ابلیس که سرپیچی کرد و تکبر ورزید و از کافران محسوب گشت.

پس از برگزیدگی آدم و مسجود فرشتگان قرار گرفتن به وی و زوجه اش از جانب خداوند دستور رسید که در بهشت مسکن گزینند و به نعمتهای خدایی متنعم گردند ولی از یک درخت ممنوعه تناول نکنند و نزدیک آن نگردند ولی شیطان به سراغ آنان آمد و آنها را وسوسه کرد و آنها را با فریبکاری از مقامشان فرود آورد و لباسهای کرامت و احترام از اندامشان فروریخت و آدم و حوا سریع به اشتباه خود پی بردند و توبه کردند ولی خداوند آنها را از بهشت به زمین فرود آورد و آنها را آگاه ساخت که باید در زمین اقامت کنند و آنها را آباد سازند و تا پایان عمرشان از آن بهره مند شوند.

آدم و حوا وقتی از بهشت دنیا اخراج شدند در سرزمین مکه فرود آمدند. حضرت آدم بر کوه صفا در کنار کعبه هبوط کرد از اینرو آنها کوه صفا گویند که آدم صفی است. (برگزیده خدا) در آنجا وارد شد و حضرت حوا بر بالای کوه مروه (یعنی زن که منظور حوا است) فرود آمد و در آن سکونت گزید.

آدم - علیه السلام - چهل شبانه روز به سجده پرداخت و از فراق بهشت گریه کرد. جبرئیل نزد آدم - علیه السلام - آمد و گفت: «ای آدم! آیا خداوند تو را با دست قدرت و مرحمتش نیافرید، و روح منسوب به خودش را در کالبد وجود تو ندید، و فرشتگانش بر تو سجده نکردند؟!»

آدم گفت: «آری، خداوند این گونه به من عنایتها نمود.»

جبرئیل گفت: «خداوند به تو فرمان داد که از آن درخت مخصوص بهشت نخوری، چرا از آن خوردی؟»

آدم - علیه السلام - گفت: «ای جبرئیل! ابلیس سوگند یاد کرد که خیرخواه من است و گفت از این درخت بخورم. من تصور نمی‌کردم و گمان نمی‌کردم موجودی که خدا او را آفریده، سوگند دروغ به خدا، یاد کند.»  
نامها عبارت بودند از:

محمد علی فاطمه حسن حسین

### منابع قرآنی:

- بقره ۲۱-۳۰-۳۱-۳۳-۳۴-۳۵-۳۷
- آل عمران ۳۳-۵۹
- مائده ۱۳-۱۸-۲۰-۲۲-۲۵-۲۷
- اعراف ۱۱-۱۹-۲۶-۲۷-۳۱-۳۵-۱۷۲
- اسراء ۶۱-۶۵-۷۰
- کهف ۵۰
- مریم ۵۸
- طه ۱۱۵-۱۱۶-۱۱۷-۱۲۰-۱۲۱-۱۲۳
- یس ۶۰
- حج ۶۰
- انعام ۲
- حجر ۲۸-۳۰-۳۵
- صافات ۱۱
- رحمان ۱۴

## آفرینش آدم (علیه السلام)

داستان آفرینش آدم (علیه السلام) با مباحثه‌ی میان پروردگار و فرشتگان آغاز می‌شود. خداوند متعال می‌فرماید: [زمانی را (به یاد آور) که پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی می‌آفرینم. فرشتگان گفتند: آیا در زمین کسی را به وجود می‌آوری که فساد می‌کند و تباهی به راه می‌اندازد و خون‌ها می‌ریزد. حال آن‌که ما پیوسته به حمد و ستایش و عبادت و طاعت تو مشغولیم. خداوند گفت: من حقایقی را می‌دانم که شما نمی‌دانید.] (البقره: ۳۰)

در قرآن ۱۷ بار سخن از حضرت آدم - علیه السلام - به میان آمده. در این جا به بخشی از زندگی ایشان که در قرآن آمده با توجه به روایات و گفتار مفسران، اشاره می‌کنیم:

خداوند اراده کرد تا در زمین خلیفه و نماینده‌ای که حاکم زمین باشد قرار دهد، چرا که خداوند همه چیز را برای انسان آفریده است. موقعیت و لیاقت انسان را به گونه‌ای قرار داده تا بتواند به عنوان نماینده خدا در زمین باشد.

خداوند قبل از آن که آدم - علیه السلام - پدر انسانها را به عنوان نماینده خود در زمین بیافریند، این موضوع بسیار مهم را به فرشتگان خبر داد. فرشتگان با شنیدن این خبر سؤالی نمودند که ظاهری اعتراض گونه داشت و عرض کردند:

«پروردگارا! آیا کسی را در زمین قرار می‌دهی که:

۱. فساد به راه می‌اندازد؛

۲. و خونریزی می‌کند؛

این ما هستیم که تسبیح و حمد تو را به جا می‌آوریم، بنابراین چرا این مقام را به انسان گنهکار می‌دهی نه به ما که پاک و معصوم هستیم؟»

خداوند در پاسخ آنها فرمود: «من حقایقی را می‌دانم که شما نمی‌دانید.»

خداوند همه حقایق، اسرار و نامهای همه چیز (و استعدادها و زمینه‌های رشد و تکامل در همه ابعاد) را به آدم - علیه السلام - آموخت. و آدم - علیه السلام - همه آنها را شناخت. آن‌گاه خداوند آن حقایق و اسرار را به فرشتگان عرضه کرد و در معرض نمایش آنها قرار داد و به آنها فرمود: «اگر راست می‌گویید که لیاقت نمایندگی خدا را دارید نام اینها را به من خبر دهید، و استعداد و شایستگی خود را برای نمایندگی خدا در زمین، نشان دهید.»

فرشتگان (دریافتند که لیاقت و شایستگی، تنها با عبادت و تسبیح و حمد به دست نمی‌آید، بلکه علم و آگاهی پایه اصلی لیاقت است از این رو) با عذرخواهی به خدا عرض کردند: «خدایا! تو پاک و منزّه هستی، ما چیزی جز آن چه تو به ما آموخته‌ای نمی‌دانیم، تو دانا و حکیم می‌باشی.»

به این ترتیب فرشتگان که به لیاقت و برتری آدم - علیه السلام - نسبت به خود پی‌برده و پاسخ سؤال خود را قانع کننده یافتند، به عذرخواهی پرداخته، و دریافتند که خداوند می‌خواهد انسانی به نام آدم - علیه السلام - بیافریند که سمبل رشد و تکامل، و گل سرسبد موجودات است، و ساختار وجودی او به گونه‌ای آفریده شده که لایق مقام نمایندگی خدا است.

## آفرینش آدم، و نگاه او به نورهای اشرف مخلوقات

آدم از دو بعد تشکیل شده، جسم و روح. خداوند نخست جسم او را آفرید، سپس روح منسوب خود را در او دمید، و به صورت کامل او را زنده ساخت.

از آیات مختلف قرآن و تعبیرات گوناگونی که درباره چگونگی آفرینش انسان آمده به خوبی استفاده می‌شود که انسان در آغاز، خاک بوده است، سپس با آب آمیخته شده است و به صورت گل درآمده است، و بعد به گل بدبو (لجن) تبدیل شده، سپس حالت چسبندگی پیدا کرده، سپس به حالت خشکیده درآمده و هم چون سفال گردیده است. فاصله زمانی این مراحل که چند سال طول کشیده، روشن نیست.

این قسمت نشان دهنده مراحل تشکیل جسم آدم است، که همچنان تکمیل شد تا به صورت یک جسد کامل درآمد. در کتاب ادریس [کتاب ادریس در سال ۱۸۹۵ میلادی در لندن به زبان سریانی چاپ شده است و روایت فوق در صفحه ۵۱۴ و ۵۱۵ آن آمده است.] آمده: روزی حضرت ادریس پیامبر، به یاران خود رو کرد و گفت: روزی فرزندان آدم در محضر او پیرامون بهترین مخلوقات خدا به گفتگو پرداختند، بعضی گفتند: او پدر ما آدم - علیه السلام - است، چرا که خداوند او را با دست مرحمت خود آفرید، و روح منسوب به خود را در او دمید، و به فرمان او، فرشتگان به عنوان تجلیل از مقام آدم - علیه السلام - او را سجده کردند، و آدم را معلم فرشتگان خواند، و او را خلیفه خود در زمین قرار داد، و اطاعت او را بر مردم واجب نمود.

جمعی گفتند: نه بلکه بهترین مخلوق خدا فرشتگانند که هرگز نافرمانی از خدا نمی‌کنند، و همواره در اطاعت خدا به سر می‌برند، در حالی که حضرت آدم - علیه السلام - و همسرش بر اثر ترک اولی از بهشت اخراج شدند، گرچه خداوند توبه آنها را پذیرفت و آنان را هدایت کرد، و به ایشان و فرزندان با ایمانشان وعده بهشت داد.

گروه سوم گفتند: بهترین خلق خدا جبرئیل است که در درگاه خدا امین وحی می‌باشد. گروه دیگر سخن دیگر گفتند. گفتگو به درازا کشید تا این که حضرت آدم - علیه السلام - در آن مجلس حاضر شد و پس از اطلاع از ماجرا، چنین فرمود:

ای فرزندانم! آن طور که شما فکر می‌کنید نادرست است. هنگامی که خداوند مرا آفرید و روحش را در من دمید، بلند شده و نشستم. همین طور که به عرش خدا می‌نگریستم، ناگهان پنج نور بسیار درخشان را دیدم. غرق در پرتو انوار آنها شدم و از خداوند پرسیدم این پنج نور کیستند؟ خداوند فرمود: «این پنج نور، نورهای اشرف مخلوقات، باب‌ها و واسطه‌های رحمت من هستند، اگر آنها نبودند تو و آسمان و زمین و بهشت و دوزخ و خورشید و ماه را نمی‌آفریدم.» پرسیدم: خدایا نام اینها چیست؟ فرمود: به عرش بنگر. وقتی به عرش نگاه کردم، این نامها را مشاهده نمودم: «بارقلیطا، ایلیا، طیطه، شَبْر، شَبِیر» (که به زبان سریانی است، یعنی محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین - علیهم السلام -) بنابراین برترین مخلوقات این پنج تن هستند. [علی و الحاکمون، تألیف استاد دکتر محمد صادقی، ص ۵۳].



## آدم (علیه السلام) از چه چیز آفریده شده است؟

قرآن کریم ما را از ماده‌ی که آدم (علیه السلام) از آن آفریده شده است، آگاه می‌سازد و می‌فرماید: [به یاد آور وقتی را که پروردگارت به فرشتگان گفت: من انسانی را از گل می‌آفرینم]. (ص: ۷۱) و می‌فرماید: [اما انسان را از گل خشکیده فراهم آمده از گل تیره شده‌ی گندیده‌ی بیافریدیم]. (حجرات: ۲۶) و می‌فرماید: [انسان را از گل خشکیده‌ی سفال‌مانند آفریده است].

خداوند متعال انسان را از گل سیاهی بر هیئت انسان آراسته ساخت. آن گل به اندازه‌ی خشک بود که اگر نوک چیزی بدان بر می‌خورد صدا می‌داد آن ماده را در مراحل متعدد تغییر داد. سپس از روح خود در آن دمید آن‌گاه به صورت انسان دارای گوشت، خون، رگ و استخوان که فکر می‌کند و به اراده‌ی خود حرکت می‌کند، در آمد.

## منزلت آدم (علیه السلام)

پس از آن که خداوند متعال آدم (علیه السلام) را آفرید، اسامی، حقایق، خواص و حکمت اشیا را بدو آموخت تا با این شناخت بر زمین مسلط شود و از آن و اشیا موجود در آن به بهترین وجه استفاده ببرد. چنان که خداوند می‌فرماید: [او خدا همه نام‌ها (نام‌های همه اشیا و موجودات را بامعانی و اوصاف و افعال آن‌ها) را به آدم آموخت. سپس آن‌ها را به فرشتگان عرضه کرد و فرمود: اگر راست می‌گویید اسامی آن‌ها را بر شمارید. فرشتگان گفتند: منزهی تو ما چیزی جز آن چه به ما آموخته‌ی نمی‌دانیم، تو دانا و حکیم هستی. الله (جل جلاله) فرمود: ای آدم! آنان را از نام‌های پدیده‌ها آگاه کن سپس آدم ایشان را از اسماء و خواص آن‌ها آگاه کرد. خداوند به فرشتگان فرمود: مگر من به شما نگفتم که من غیب و (راز) آسمان‌ها و زمین را می‌دانم و از آن چه شما آشکار می‌کنید یا پنهان می‌دارید نیز آگاهم]. (البقره: ۳۱-۳۳)

آن وقت خداوند به فرشتگان دستور داد تا برای آدم سجده‌ی احترام و تکریم (نه سجده‌ی عبادت و پرستش) کنند و می‌فرماید: [ای پیامبر! بیان کن] آن زمان را که پروردگارت به فرشتگان گفت: من از گل خشکیده‌ی فراهم آمده، از گل سیاه شده‌ی گندیده‌ی انسانی را می‌آفرینم ... آن‌گاه که او را آراسته و پیراسته کردم و از روح متعلق به خود در او دمیدم، در برابرش به سجده افتید]. (حجر: ۲۸-۲۹)

در این آیه الله (عزوجل) آدم را به سه احترام اختصاص داده است:

اول: او را به دست خود آفریده است؛

دوم: از روح خود در او دمیده است؛

سوم: به فرشتگان دستور داد تا به عنوان احترام برای او سجده کنند.

## سجده فرشتگان و خودداری شیطان از آن

همه فرشتگان به‌غیر از شیطان در اطاعت از فرمان خدا برای آدم به سجده درآمدند؛ ولی شیطان از روی غرور و عناد از سجده کردن برای او امتناع ورزید. الله (عزوجل) می‌فرماید: [پس فرشتگان جملگی سجده کردند؛ جز ابلیس که تکبر ورزید و از کافران گردید. (خداوند) فرمود: ای ابلیس! چه چیزی تو را باز داشت از این که سجده کنی برای موجودی که من مستقیماً آن‌را به قدرت خود آفریده‌ام؟ آیا تکبر ورزیده‌ای؟ یا در واقع از متکبران بوده‌ای؟ (شیطان) گفت: من از او بهترم تو مرا از آتش آفریده‌ی و او را از گل. الله (جل جلاله) گفت: از میان آن جماعت (بهشت) بیرون شو؛ چرا که تو مطرود و رانده شده‌ی. نفرین من تا روز جزا به تو خواهد بود. (ص: ۷۳-۷۸)

## ادامه تکبر ابلیس

گویند: در عصر حضرت موسی - علیه السلام - روزی ابلیس نزد حضرت موسی - علیه السلام - آمد و گفت: «می‌خواهم هزار و سه پند به تو بیاموزم».

موسی - علیه السلام - او را شناخت و به او فرمود: «آن چه که تو می‌دانی، بیشتر از آن را من می‌دانم، نیازی به پندهای تو ندارم».

جبرئیل - علیه السلام - بر موسی - علیه السلام - نازل شد و عرض کرد: «ای موسی! خداوند می‌فرماید: هزار پند او فریب است، اما سه پند او را بشنو».

موسی - علیه السلام - به ابلیس فرمود: «سه پند از هزار و سه پندت را بگو!»

ابلیس گفت: «۱. هر گاه تصمیم بر انجام کار نیکی گرفتی، در انجام آن شتاب کن و گرنه تو را پشیمان می‌کنم؛ ۲. اگر با زن نامحرمی خلوت کردی، از من غافل نباش که تو را به عمل منافی عفت وادار می‌نمایم؛ ۳. هرگاه خشمگین شدی، جای خود را عوض کن، و گرنه موجب فتنه خواهم شد. اکنون که تو را سه پند دادم (به تو حقی پیدا کردم) در عوض، از خدا بخواه تا مرا بیامرزد.»

موسی - علیه السلام - خواسته ابلیس را به خدا عرض کرد، خداوند فرمود: «شرط آمرزش شیطان آن است که به کنار قبر آدم - علیه السلام - برود و خاک قبر او را سجده کند.»

حضرت موسی - علیه السلام - فرمان خدا را به ابلیس ابلاغ کرد.

ابلیس که هم چنان در خودخواهی و تکبر غوطه‌ور بود، گفت: «ای موسی! من در آن هنگام که آدم - علیه السلام - زنده بود، بر او سجده نکردم، چگونه اکنون حاضر شوم که بر خاک قبر او سجده کنم؟!» [همای سعادت، ص ۲۰۶]

### بیرون راندن ابلیس از بهشت

ابلیس به سزای تکبر و سرپیچی از سجده بردن برای آدم به حالت ذلت و خواری از بهشت بیرون رانده شد. الله متعال می‌فرماید: [خداوند] به او گفت: پس از این (بهشت آسمانی یا زمینی یا از میان فرشتگان و یا ازین منزلت) فرود آی! تو را نرسد که در این مقام تکبر ورزی. تو از زمره خوارانی. (ابلیس) گفت: مرا تا روزی مهلت ده و زنده بدار که (قیامت نام دارد و مردمان در آن) بر انگیخته می‌شوند. (خداوند) فرمود: تو از زمره مهلت یافته‌گانی. (ابلیس) گفت: بدان سبب که مرا گمراه داشتی من بر سر راه راست تو بر کمین می‌نشینم. آن‌گاه از پیش و رو و از پشت سر و از طرف راست و از طرف چپ (و از هر جهت که بتوانم) به سراغش می‌روم (و منحرف شان می‌کنم؛ تا بدان‌جا) که بیش‌تر از آنان را (مؤمن به خود) و سپاس‌گزار نمی‌یابی. (خداوند) گفت: خوار و حقیر و رانده از این‌جا بیرون رو! سو گند می‌خورم دوزخ را از تو و همه کسانی پر سازم که از تو پیروی می‌کنند. (الاعراف: ۱۳-۱۸)

گاهی قرآن عزم و تصمیم ابلیس را در گمراه ساختن بشر به جز بندگان صالح و پرهیزگار خداوند به تصویر می‌کشد و می‌فرماید: زمانی (را یاد آور!) که ما به فرشتگان گفتیم برای آدم سجده کنید! فرشتگان جملگی به سجده در آمدند؛ مگر ابلیس که گفت: آیا برای کسی سجده کنم که او را از گل آفریده‌ی؟ (من که از آتشم، از او بهترم) سپس گفت: به‌من بگو این همان کسی است که او را بر من ترجیح داده و گرامی داشته‌ی اگر مرا تا روز قیامت زنده بداری همه‌گی فرزندان او را مگر اندکی را با (گمراهی) نابود می‌گردانم. خداوند فرمود: برو! (تا روز قیامت برای تو مهلت دادم) دوزخ سزای شما و کسانی از ایشان است که از تو پیروی می‌کنند، سزایی است فراوان و نقصان‌ناپذیر. هر کس را که می‌توانی با ندای دعوت به معصیت خود گمراه و خوار گردان و لشکر سواره و پیاده خود را بر سرشان بشوران و بتازان و در اموال آنان (با تشویق برای کسب آن از طریق حرام) و در اولاد ایشان (با گول زدن اولیاء و رهنمود فرزندان‌شان به کفر و فساد) شرکت جوی و آنان را وعده بده و (بفریب)، وعده‌ی شیطان به کافران جز نیرنگ و فریب نیست. بی‌گمان تو سلطه‌ی بر بندگان (مخلص و مؤمن) نخواهی داشت. و همین کافی است که پروردگارت حافظ و پشتیبان (ازین چنین بندگان) است. (اسراء: ۶۱-۶۵)

### آفرینش حوا

خداوند متعال به آدم (علیه السلام) دستور داد با هم‌سرش در بهشت اقامت کنند البته علماء در باره‌ی زمانی که حوا در آن آفریده شده است، اختلاف دارند. بعضی می‌گویند: هنگامی که خداوند، ابلیس را از بهشت بیرون راند و آدم (علیه السلام) را در آن‌جا اسکان داد، آدم (علیه السلام) به تنهایی در بهشت باقی ماند و کسی با او نبود با او انس و الفت بگیرد. آن‌گاه خداوند متعال او را به خواب انداخت و یکی از قبرغه‌های طرف چپ او را برداشت و گوشتی به جای آن قرار داد و حوا را از آن آفرید. آدم (علیه السلام) وقتی بیدار شد دید زنی در کنارش می‌باشد پرسید: تو کیستی؟ گفت: زنم. آدم (علیه السلام) گفت: برای چه آفریده شدی؟ حوا گفت: تا تو در کنار من راحت و آرام باشی. البته در قرآن اشاره به این قول وجود دارد. خداوند می‌فرماید: [پروردگار آن کسی است که همه] شما را از یک انسان

(آدم) آفرید و سپس همسرش را نیز از او خلق کرد. (النساء: ۱) و می‌فرماید [...و همسر او را نیز از او خلق کرد تا در کنارش بیاساید]. (الاعراف: ۱۸۹)

خداوند حوّا را از زیادی گل آدم - علیه السلام - آفرید، بنابراین حوّا بعد از آفرینش آدم - علیه السلام - آفریده شده است. چنان که این مطلب به طور سربسته، از آیه اول سوره نساء و آیه ششم سوره روم استفاده می‌شود. آن چه در بعضی روایات آمده که حوّا از آخرین دنده چپ آدم - علیه السلام - گرفته شده، از اسرائیلیات است و از فصل دوم «سفر تکوین» تورات تحریف یافته، وارد روایات اسلامی شده است، زیرا تعداد دنده‌های زن و مرد، تفاوتی با هم ندارند، و کمتر بودن یک دنده در مردان در جانب چپ از افسانه است. (سفر تکوین، قسمت اول اسفار موسی - علیه السلام - و یکی از کتب پنجگانه تورات است).

عمرو بن ابی مقدم می‌گوید: از امام باقر - علیه السلام - پرسیدم: «خداوند حوّا را از چه چیز آفرید؟»

امام باقر - علیه السلام - فرمود: «مردم در این مورد چه می‌گویند؟» گفتم: «می‌گویند خداوند حوّا را از یکی از دنده‌های آدم - علیه السلام - آفرید». فرمود: «آنها دروغ می‌گویند، آیا خداوند ناتوان است که حوّا را از غیر دنده آدم بیافریند؟»

گفتم: «فدایت کردم ای پسر رسول خدا! پس خداوند حوّا را از چه چیز آفرید؟»

امام باقر - علیه السلام - فرمود: «پدرم از پدرانش نقل کرد که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرمود: خداوند متعال مقداری از گل را گرفت و آن را با دست قدرتش درهم آمیخت، و از آن گل، آدم - علیه السلام - را آفرید، و سپس از آن گل مقداری اضافه آمد، خداوند از آن اضافی، حوّا - علیها السلام - را آفرید.» [تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۴۳۰]

### فرب خوردن آدم (علیه السلام) از ابلیس

هنگامی که خداوند آدم (علیه السلام) و همسرش را در بهشت اسکان داد به آنان اجازه داد تا از هر نعمتی استفاده کنند و از هر میوه‌ای که در آن است بخورند و هیچ نعمتی را از ایشان منع نکرد، جز میوه‌ی یک درخت را خداوند می‌فرماید: [ای آدم! تو و همسرت در بهشت ساکن شوید و در هر جا که خواستید (بگردید و از نعمت‌های آن) بخورید؛ ولی به این درخت نزدیک نشوید که (اگر چنین کنید) از زمره‌ی ستم‌کاران خواهید شد. [بقره، ۳۵؛ اعراف، ۱۹]. در قرآن در شش مورد از درخت ممنوعه سخن به میان آمده، ولی از چگونگی و نام آن ذکری نشده است، و در روایات از حضرت رضا - علیه السلام - نقل شده که آن درخت، درخت گندم بوده و علاوه بر گندم، محصول انگور نیز می‌داده است]

سپس ابلیس آنان را وسوسه کرد تا (مخالفت با فرمان خدا را در نظر شان بیارید و لباس‌های شان را از تن شان بدر آورد و برهنه و عریان شان سازد) و عورت نهان از دیده آنان را بدیشان بنماید و گفت: پروردگارتان شما را از این درخت منع نکرده است؛ مگر بدان خاطر که (اگر ازین درخت بخورید) دو فرشته می‌شوید و یا این‌که از زمره جاویدانان خواهید شد... برای آنان بارها سوگند خورد که من خیرخواه شما هستم. (الاعراف: ۱۹-۲۱)

## اشتباه آدم (علیه السلام)

آدم (علیه السلام) و حوا فراموش کرده بودند که شیطان دشمن آنان است و ایشان در شبکه‌ی آزمایش قرار گرفته اند. با فریب شیطان از میوه‌ی آن درخت خوردند؛ اما همین که مزه‌ی آن را چشیدند لباس‌های شان از تن شان به درآمد و شرم‌گاه‌های شان ظاهر شد، که قبلاً هیچ یک از آن‌ها شرم‌گاه دیگری را نمی‌دید. از شدت شرم و حیاء شروع به جمع کردن بعضی از برگ‌های درختان کردند تا عورت‌های خود را بدان‌ها بپوشانند. پروردگارش با توبیخ ایشان بر گناه شان، آنان را صدا زد: مگر من شما را از خوردن میوه‌ی این درخت منع نکرده بودم و به شما خبر نداده بودم که شیطان دشمن آشکار تان می‌باشد؟

آدم (علیه السلام) و حوا از بزرگی گناه و نافرمانی خود دستور پروردگار آگاه شدند و به شدت پشیمان گردیدند. با تضرع و زاری به سوی پروردگار خود روی آوردند و گفتند: پروردگارا! ما بواسطه نافرمانی و مخالفت از امر تو به نفس خود ظلم کرده ایم. ما را مورد عفو و گذشت و رحمت خود قرار بده. اگر به فضل و بزرگواری خود از گناه ما گذشت کنی، از زمره خسارت‌مندان و زیان‌کاران خواهیم بود.

## عفو و گذشت از آدم و بیرون آمدن او از بهشت

خداوند عزوجل توبه آدم (علیه السلام) را پذیرفت و می‌فرماید: [سپس آدم از پروردگارش کلماتی را دریافت نمود ( و با گفتن آن‌ها به توبه و عذرخواهی روی آورد) خداوند توبه او را پذیرفت. همانا خداوند بس توبه پذیر و مهربان است] (البقره: ۳۷).

ولی خداوند متعال آدم (علیه السلام) و حوا را از بهشت به زمین فرود آورد، به آنان خبر داد که بعداً میان فرزندان شان عداوت و دشمنی بعضی با بعضی دیگر وجود خواهد داشت آنان در زمین اقامت می‌کنند. به تعمیرات و آبادانی آن می‌پردازند و به طور موقت از نعمت‌های آن بهره‌مند می‌شوند. تا این‌که مدتی که برای شان تعیین شده به پایان می‌رسد و اجل‌شان فرا می‌رسد و خداوند آنان را به هدایت و رهنمایی و ارشاد خود یاری می‌رساند. هرکس از هدایت او پیروی کند هرگز در دنیا گمراه نخواهد شد و بدبخت و شقی نمی‌گردد.

قرآن کریم

تفسیر انوار القرآن

صحیح بخاری و صحیح مسلم

داستان‌های پیامبران در قرآن مؤلف: عقیف عبدالفتاح طباره، مترجم: ابوبکر حسن زاده

الگوی هدایت (تحلیل وقایع زندگی پیامبر اکرم)، جلد اول، مؤلف: علی محمد صلابی، مترجم: هیئت علمی انتشارات حرمین.

قصه‌های قرآنی مؤلف: استاد محمدعلی قطب، مترجم: ماجد احمدیانی

زندگانی پیامبران مؤلف: استاد محمد شلماش، مترجم: احمد نوربخش

پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم مؤلف: شیخ علی صابونی، مترجم: محمد ملازاده

## چگونگی توبه حضرت آدم ( علیه السلام )

پس از آن که آدم و حوّا از آن درخت ممنوع خوردند و بر اثر این گناه (ترک اولی) از آن همه نعمتها و آرامش بهشتی محروم گشتند، به طور سریع به اشتباه خود پی بردند و توبه کردند. به گناه خود اقرار نمودند و از درگاه الهی طلب رحمت کرده و گفتند:

«پروردگارا! ما به خویشتن ستم کردیم، و اگر ما را نبخشی و بر ما رحم نکنی از زیانکاران خواهیم بود.»

خداوند به آنها فرمود: «از مقام خویش فرود آید، در حالی که بعضی از شما نسبت به بعضی دیگر دشمن خواهید بود (شیطان دشمن شما است و شما دشمن او) و برای شما در زمین قرارگاه و وسیله بهره گیری تا زمان معینی است، در زمین زنده می شوید و در آن می میرید و در رستاخیز از آن خارج می شوید.» [۱]

به این ترتیب آدم و حوّا به زمین آمدند و گرفتار رنجهای زمین شدند، ولی توبه حقیقی کردند و خداوند توبه آنها را پذیرفت. خداوند مهربان به آدم - علیه السلام - و حوّا - علیها السلام - لطف کرد و کلماتی را به آنها آموخت تا آنها در دعای خود آن کلمات را از عمق جان بگویند و توبه خود را آشکار و تکمیل نمایند. [۲]

از امام باقر - علیه السلام - نقل شده که آن کلمات که آدم و حوّا، هنگام توبه گفتند چنین بود:

«اللَّهُمَّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ وَبِحَمْدِكَ رَبِّ ظَلَمْتُ نَفْسِي فَأَغْفِرْ لِي إِنَّكَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ؛ خدایا! معبودی جز تو نیست، تو پاک و منزّه هستی، تو را ستایش می کنم، من به خود ستم کردم، مرا ببخش که تو بهترین بخشندگان هستی.»

«اللَّهُمَّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، سُبْحَانَكَ وَبِحَمْدِكَ، رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَأَرْحَمْنِي إِنَّكَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ؛ خدایا! معبودی جز تو نیست، تو پاک و منزّه هستی، تو را ستایش می کنم، پروردگار من به خود ستم کردم، به من رحم کن که تو بهترین رحم کنندگان هستی.»

«اللَّهُمَّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، سُبْحَانَكَ وَبِحَمْدِكَ، رَبِّ ظَلَمْتُ نَفْسِي فَتُبْ عَلَيَّ إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ؛ خدایا! معبودی جز تو نیست، پاک و منزّه هستی، تو را ستایش می کنم، پروردگار من به خود ستم کردم، توبه ام را بپذیر که تو بسیار توبه پذیر و مهربان هستی.» [۳]

مطابق روایاتی که از طریق شیعه و اهل تسنن نقل شده، در کلماتی که خداوند به آدم - علیه السلام - آموخت، و او به آنها متوسل شده و توبه اش پذیرفته شد نام پنج تن آل عبا بود، او گفت: «بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ.» [۴]

و در روایت امامان و اهل بیت - علیهم السلام - چنین آمده: «آدم - علیه السلام - سربلند کرد و عرش خدا را دید، که در آن نامهای ارجمندی نوشته شده بود، پرسید این نامهای ارجمند از آن کیست؟ به او گفته شد: این نامها نام برترین خلایق در پیشگاه خداوند متعال است که عبارتند از: محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین - علیهم السلام - آدم برای پذیرش توبه اش، به آنها متوسل شد و خداوند به برکت وجود آنها، توبه او را پذیرفت.» [۵]

-----  
[۱] . اعراف، ۲۳ - ۲۵؛ بقره، ۲۴ و ۲۵.

[۲] . بقره، ۳۷.

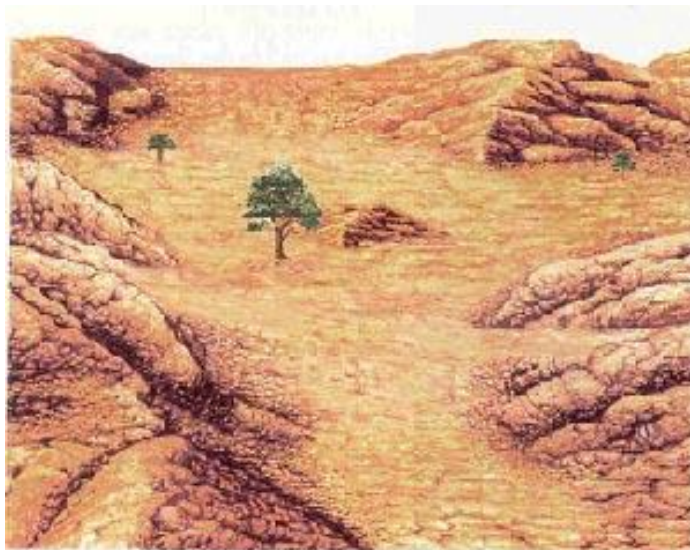
[۳] . مجمع البیان، ج ۱، ص ۸۹ (ذیل آیه ۳۷ بقره).

[۴] . الدر المنثور، ج ۱، ص ۶۰ و ۶۱؛ مناقب ابن مغزلی شافعی، چاپ اسلامیة، ص ۶۳.

[۵] . مجمع البیان، ج ۱، ص ۸۹؛ نور الثقلین، ج ۱، ص ۶۷ و ۶۸؛ منافاتی ندارد که خداوند در عباراتی که به آدم و حواّ آموخت تا توبه کنند، هم کلمات توحید، و هم نام پنج تن آل عبا - علیهم السلام - را واسطه توبه آنان قرار داده باشد.



## ماجرای ازدواج فرزندان حضرت آدم (ع) و قتل هابیل



### دو پسر آدم و ازدواج آنها

حضرت آدم - علیه السلام - و حوّا - علیها السلام - وقتی که در زمین قرار گرفتند، خداوند اراده کرد که نسل آنها را پدید آورده و در سراسر زمین گسترش گرداند. پس از مدتی حضرت حوّا باردار شد و در اولین وضع حمل، از او دو فرزند دو قلو، یکی دختر و دیگری پسر به دنیا آمدند. نام پسر را «قابیل» و نام دختر را «اقلیما» گذاشتند. مدتی بعد که حضرت حوّا بار دیگر وضع حمل نمود، باز دو قلو به دنیا آورد که مانند گذشته یکی از آنها پسر بود و دیگری دختر. نام پسر را «هابیل» و نام دختر را «لیوذا» گذاشتند.

فرزندان بزرگ شدند تا به حد رشد و بلوغ رسیدند، برای تأمین معاش، قابیل شغل کشاورزی را انتخاب کرد، و هابیل به دامداری مشغول شد. وقتی که آنها به سن ازدواج رسیدند (طبق گفته بعضی): خداوند به آدم - علیه السلام - وحی کرد که قابیل با لیوذا هم قلو ی هابیل ازدواج کند، و هابیل با اقلیما هم قلو ی قابیل ازدواج نماید..

حضرت آدم فرمان خدا را به فرزندانش ابلاغ کرد، ولی هواپرستی باعث شد که قابیل از انجام این فرمان سرپیچی کند، زیرا «اقلیما» هم قلویش زیباتر از «لیوذا» بود، حرص و حسد آن چنان قابیل را گرفتار کرده بود که به پدرش تهمت زد و با تندی گفت: «خداوند چنین فرمانی نداده است، بلکه این تو هستی که چنین انتخاب کرده‌ای؟» [۱]

### دو قربانی فرزندان آدم - علیه السلام

حضرت آدم - علیه السلام - برای این که به فرزندانش ثابت کند که فرمان ازدواج از طرف خدا است، به هابیل و قابیل فرمود: «هر کدام چیزی را در راه خدا قربانی کنید، اگر قربانی هر یک از شما قبول شد، او به آن چه میل دارد سزاوارتر و راستگوتر است.» (نشانه قبول شدن قربانی در آن عصر به این بود که صاعقه‌ای از آسمان بیاید و آن را بسوزاند).

فرزندان این پیشنهاد را پذیرفتند. هابیل که گوسفند چران و دامدار بود، از بهترین گوسفندانش یکی را که چاق و شیرده بود برگزید، ولی قابیل که کشاورز بود، از بدترین قسمت زراعت خود خوشه‌ای ناچیز برداشت. سپس هر دو بالای کوه رفتند و قربانی‌های خود را بر بالای کوه نهادند، طولی نکشید صاعقه‌ای از آسمان آمد و گوسفند را سوزانید،

ولی خوشه زراعت باقی ماند. به این ترتیب قربانی هابیل پذیرفته شد، و روشن گردید که هابیل مطیع فرمان خدا است، ولی قابیل از فرمان خدا سرپیچی می‌کند. [۲]

به گفته بعضی از مفسران، قبولی عمل هابیل و رد شدن عمل قابیل، از طریق وحی به آدم - علیه السلام - ابلاغ شد، و علت آن هم چیزی جز این نبود که هابیل مرد باصفا و فداکار در راه خدا بود، ولی قابیل مردی تاریک دل و حسود بود، چنان که گفتار آنها در قرآن (سوره مائده، آیه ۲۷) آمده بیانگر این مطلب است، آن جا که می‌فرماید: «هنگامی که هر کدام از فرزندان آدم، کاری برای تقرب به خدا انجام دادند، از یکی پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نشد. آن برادری که قربانیش پذیرفته نشد به برادر دیگر گفت:

«به خدا سوگند تو را خواهم کشت». برادر دیگر جواب داد: «من چه گناهی دارم زیرا خداوند تنها از پرهیزکاران می‌پذیرد.»

نیز مطابق بعضی از روایات از امام صادق - علیه السلام - نقل شده که علت حسادت قابیل نسبت به هابیل، و سپس کشتن او این بود که حضرت آدم - علیه السلام - هابیل را وصی خود نمود، قابیل حسادت ورزید و هابیل را کشت، خداوند پسر دیگری به نام هبه الله به آدم - علیه السلام - عنایت کرد، آدم به طور محرمانه او را وصی خود قرار داد و به او سفارش کرد که وصی بودنش را آشکار نکند، که اگر آشکار کند قابیل او را خواهد کشت... قابیل بعدها متوجه شد و هبه الله را تهدیدی کرد که اگر چیزی از علم وصایتش را آشکار کند، او را نیز خواهد کشت. [۳]

## کشته شدن هابیل و دفن او

حسادت قابیل از یک سو و پذیرفته نشدن قربانیش از سوی دیگر، کینه او را به جوش آورد، نفس سرکش بر او چیره شد، به طوری که آشکارا به قابیل گفت: «تو را خواهم کشت».

آری وقتی حرص، طمع، خودخواهی و حسادت، بر انسان چیره گردد، حتی رشته رحم و مهر برادری را می‌برد، و خشم و غضب را جایگزین آن می‌گرداند.

هابیل که از صفای باطن برخوردار بود و به خدای بزرگ ایمان داشت، برادر را نصیحت کرد و او را از این کار زشت برحذر داشت و به او گفت: خداوند عمل پرهیزکاران را می‌پذیرد، تو نیز پرهیزکار باش تا خداوند عملت را بپذیرد، ولی این را بدان که اگر تو برای کشتن من دست دراز کنی، من دست به کشتن تو نمی‌زنم، زیرا از پروردگار جهان می‌ترسم، اگر چنین کنی بار گناه من و خودت بر دوش تو خواهد آمد و از دوزخیان خواهی شد که جزای ستمگران همین است.

نصایح و هشدارهای هابیل در روح پلید قابیل اثر نکرد، و نفس سرکش او سرکش تر شد و تصمیم گرفت که برادرش را بکشد [۴] لذا به دنبال فرصت می‌گشت تا به دور از پدر و مادر، به چنان جنایت هولناکی دست بزند.

شیطان، قابیل را وسوسه می‌کرد و به او می‌گفت: «قربانی هابیل پذیرفته شد، ولی قربانی تو پذیرفته نشد، اگر هابیل را زنده بگذاری، دارای فرزندان می‌شود، آنگاه آنها بر فرزندان تو افتخار می‌کنند که قربانی پدر ما پذیرفته شد، ولی قربانی پدر شما پذیرفته نشد!» [۵]

این وسوسه هم چنان ادامه داشت تا این که فرصتی به دست آمد. حضرت آدم - علیه السلام - برای زیارت کعبه به مکه رفته بود، قابیل در غیاب پدر، نزد هابیل آمد و به او پرخاش کرد و با تندی گفت: «قربانی تو قبول شد ولی قربانی من مردود گردید، آیا می‌خواهی خواهر زیبای مرا همسر خود سازی، و خواهر نازیبای تو را من به همسری بپذیرم؟! نه هرگز». هابیل پاسخ او را داد و او را اندرز نمود که: «دست از سرکشی و طغیان بردار.» [۶]

کشمکش این دو برادر شدید شد. قابیل نمی‌دانست که چگونه هابیل را بکشد. شیطان به او چنین القاء کرد: «سرش را در میان دو سنگ بگذار، سپس با آن دو سنگ سر او را بشکن.» [۷]

مطابق بعضی از روایات، ابلیس به صورت پرنده‌ای در آمد و پرنده دیگری را گرفت و سرش را در میان دو سنگ نهاد و فشار داد و با آن دو سنگ سر آن پرنده را شکست و در نتیجه آن را کشت. قابیل همین روش را از ابلیس برای کشتن برادرش آموخت و با همین ترتیب، برادرش هابیل را مظلومانه به شهادت رسانید. [۸]

از امام صادق - علیه السلام - نقل شده که فرمود: قابیل جسد هابیل را در بیابان افکند. او سرگردان بود و نمی‌دانست که آن جسد را چه کند (زیرا قبلاً ندیده بود که انسانها را پس از مرگ به خاک می‌سپارند). چیزی نگذشت که دید درندگان بیابان به سوی جسد هابیل روی آوردند، قابیل (که گویا تحت فشار شدید وجدان قرار گرفته بود) برای نجات جسد برادر خود، مدتی آن را بر دوش کشید، ولی باز پرندگان، اطراف او را گرفته بودند و منتظر بودند که او چه وقت جسد را به خاک می‌افکند تا به آن حمله‌ور شوند. خداوند زاغی را به آنجا فرستاد. آن زاغ زمین را کند و طعمه خود را در میان خاک پنهان نمود [۹] تا به این ترتیب به قابیل نشان دهد که چگونه جسد برادرش را به خاک بسپارد.

قابیل نیز به همان ترتیب زمین را گود کرد و جسد برادرش هابیل را در میان آن دفن نمود. در این هنگام قابیل از غفلت و بی‌خبری خود ناراحت شد و فریاد برآورد:

«ای وای بر من! آیا من باید از این زاغ هم ناتوانتر باشم، و نتوانم همانند او جسد برادرم را دفن کنم؟» [۱۰] (مائده، ۳۱)

این نیز از عنایات الهی بود که زاغ را فرستاد تا روش دفن را به قابیل بیاموزد و جسد پاک هابیل، آن شهید راه خدا، طعمه درندگان نشود. ضمناً سرزنشی برای قابیل باشد که بر اثر جهل و خوی زشت، از زاغ هم پست‌تر و نادانتر است و همین نادانی و خوی زشت، او را به جنایت قتل نفس واداشته است.

### اندوه شدید آدم - علیه السلام - و دلداری خداوند

قابیل جنایتکار پس از دفن جسد برادرش، نزد پدر آمد. آدم - علیه السلام - پرسید: «هابیل کجاست؟» قابیل گفت: «من چه می‌دانم، مگر مرا نگهبان او نموده بودی که سراغش را از من می‌گیری؟!»

آدم - علیه السلام - که از فراق هابیل، سخت ناراحت بود، برخاست و سر به بیابانها نهاد تا او را پیدا کند. هم چنان سرگردان می‌گشت اما چیزی نیافت. تا این که دریافت که او به دست قابیل کشته شده است. با ناراحتی گفت: «لعنت بر آن زمینی که خون هابیل را پذیرفت.» [۱۱]

از آن پس آدم - علیه السلام - از فراق نور دیده و بهترین پسرش، شب و روز گریه می کرد و این حالت تا چهل شبانه روز ادامه یافت. [۱۲]

آدم - علیه السلام - در جستجویی دیگر، قتلگاه هابیل را پیدا کرد و طوفانی از غم در قلبش پدیدار شد. آن زمین را که خون به ناحق ریخته پسرش را پذیرفته، لعنت نمود و نیز قابیل را لعنت کرد. از آسمان ندایی خطاب به قابیل آمد که لعنت بر تو باد که برادرت را کشتی....

حضرت آدم - علیه السلام - بسیار غمگین به نظر می رسید، و آه و ناله اش از فراق پسر عزیزش بلند بود. شکایتش را به درگاه خدا برد. و از او خواست که یاریش کند و با الطاف مخصوص خویش، او را از اندوه جانکاه نجات دهد. خداوند مهربان به آدم - علیه السلام - وحی کرد و به او بشارت داد که: «آرام باش، به جای هابیل، پسری را به تو عطا کنم که جانشین او گردد..»

از ظاهر بعضی از آیات قرآن مانند آیه یک سوره نساء: «... وَ بَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَ نِسَاءً» استفاده می شود که در ازدواج فرزندان آدم، شخص ثالثی در کار نبوده است و ضرورت اجتماعی چنین اقتضا داشت، ولی روایات و گفتار مفسران در این باره گوناگون است، و در بعضی از روایات، ازدواج خواهر و برادر فرزندان آدم - علیه السلام - تکذیب شده است (چنان که در تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۶۱۰؛ و بحار، ج ۱۱، ص ۲۲۶، ذکر شده) به نظر می رسد بهترین قول این است که: قابیل و هابیل با دو دختر که از بازماندگان نسل های در حال انقراض قبل بودند، ازدواج نموده اند، زیرا طبق بعضی از روایات، آدم - علیه السلام - اولین انسان روی زمین نیست.

---

[۱]. مجمع البیان، ج ۳، ص ۱۸۳.

[۲]. مجمع البیان، ج ۳، ص ۱۸۳.

[۳]. اقتباس از بحار، ج ۱۱، ص ۲۴۰.

[۴]. مائده، ۲۷ تا ۳۰.

[۵]. تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۶۱۲.

[۶]. مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۸۳.

[۷]. طبق بعضی از روایات، هابیل در خواب بود، قابیل با کمال ناجوانمردی به او حمله کرد و او را کشت. (تفسیر قرطبی، ج ۳، ص ۲۱۳۳)

[۸]. بحار، ج ۱۱، ص ۲۳۰؛ مجمع البیان، ج ۳، ص ۱۸۴.

[۹]. مائده، ۳۱.

[۱۰]. مجمع البیان، ج ۳، ص ۱۸۵؛ زاغ دارای پرهای سیاه است و به کلاغ شباهت دارد.

[۱۱]. این زمین، در ناحیه جنوب مسجد جامع بصره قرار گرفته است. (بحار، ج ۱ پ ۱، ص ۲۲۸)

[۱۲]. تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۶۱۲.

## مدت عمر آدم - علیه السلام - و جانشین او

### سال آخر عمر آدم - علیه السلام - و وصیت او

حضرت آدم - علیه السلام - به سالهای آخر عمر رسید. ۹۳۰ سال از عمرش گذشته بود. [۱] خداوند به او وحی کرد که پایان عمرت فرا رسیده و مدت پیامبریت به سر آمده است، اسم اعظم و آن چه که خدا از اسماء ارجمند به تو آموخته و همه گنجینه نبوت و آن چه را مردم به آن نیاز دارند، به شیث - علیه السلام - واگذار کن و به او دستور بده که این مسأله را پنهان داشته و تقیه کند تا در برابر آسیب برادرش قابیل در امان بماند، و به دست او کشته نگردد. به روایت دیگر: حضرت آدم - علیه السلام - هنگام مرگ، فرزندان و نوادگان خود را که هزاران نفر شده بودند، به دور خود جمع کرد و به آنها چنین وصیت نمود:

«ای فرزندان من! برترین فرزندان من، هبه الله، شیث است و من از طرف خدا او را وصی خود نمودم، از این رو آن چه از سوی خدا به من تعلیم داده شده به شیث می آموزم تا مطابق شریعت من حکم کند که او حجت خدا بر خلق است. ای فرزندانم! از او اطاعت کنید و از فرمان او سرپیچی نکنید که وصی و جانشین و نماینده من در میان شما است.»

سپس طبق دستور آدم - علیه السلام - صندوقی ساختند. ایشان صحایف آسمانی را در میان آن نهاد و آن صندوق را قفل کرده و کلید آن را به شیث - علیه السلام - تحویل داد و به او گفت: «وقتی از دنیا رفتم، مرا غسل بده و کفن کن و به خاک بسپار. این را بدان که از نسل تو پیامبری پدیدار می شود که او را خاتم پیامبران خدا گویند، این وصیت را به وصی خود بگو و او به وصی خود نسل به نسل بگوید تا زمانی که آن حضرت ظاهر گردد.»

یکی از بشارتهای آدم - علیه السلام - به مردم عصرش، بشارت به آمدن حضرت نوح - علیه السلام - بود. آنها را مخاطب قرار می داد و می فرمود: «ای مردم! خداوند در آینده پیامبری به نام نوح - علیه السلام - مبعوث می کند، او مردم را به سوی خدای یکتا دعوت می نماید ولی قوم او، او را تکذیب می کنند و خداوند آنها را با طوفان شدید به هلاکت می رساند. من به شما سفارش می کنم که هر کس از شما زمان او را درک کرد، به او ایمان آورده و او را تصدیق کند و از او پیروی نماید، که در این صورت از غرق شدن در طوفان، مصون می ماند.»

آدم - علیه السلام - این وصیت را به وصی خود شیث، «هبه الله» گوشزد نمود، و از او عهد گرفت که هر سال در روز عید، این وصیت (بشارت به آمدن نوح - علیه السلام -) را به مردم اعلام کند. هبه الله نیز به این وصیت عمل کرد و هر سال در روز عید، مژده آمدن نوح - علیه السلام - را به مردم اعلام می نمود. سرانجام همان گونه که آدم - علیه السلام - وصیت کرده بود و هبه الله هر سال آن را یادآوری می کرد، حضرت نوح - علیه السلام - ظهور کرد و پیامبری خود را اعلام نمود. عده ای بر اساس وصیت آدم - علیه السلام - به نوح - علیه السلام - ایمان آوردند و او را تصدیق کردند [۳] ولی بسیاری او را تکذیب نموده و بر اثر بلا (طوفان عظیم) به هلاکت رسیدند.

### پایان عمر آدم - علیه السلام - و جانشین شدن شیث

حضرت آدم - علیه السلام - در بستر رحلت قرار گرفت و در حالی که زبانش به یکتایی خدا و شکر و سپاس از الطاف الهی اشتغال داشت، از دنیا چشم پوشید.

جبرئیل همراه هفتاد هزار فرشته برای نماز بر جنازه آدم - علیه السلام - حاضر شد و همراه خود کفن و حنوط و بیل بهشتی آورد.

شیث - علیه السلام - جسد حضرت آدم - علیه السلام - را غسل داد و کفن کرد، و به او نماز خواند، جبرئیل و فرشتگان هم به او اقتدا کردند. [۲]

فرشتگان بسیاری برای عرض تسلیت نزد شیث - علیه السلام - آمدند، در پیشاپیش آنها جبرئیل به شیث - علیه السلام - تسلیت گفت و شیث به دستور جبرئیل، در نماز بر جنازه پدرش، سی بار تکبیر گفت.

از آن پس، شیث - علیه السلام - به جای پدر نشست، و آیین پدرش آدم - علیه السلام - را به مردم می‌آموخت و آنها را به دین خدا فرا می‌خواند، و به آنها بشارت می‌داد که: «پس از مدتی خداوند از ذریه من پیامبری را به نام نوح - علیه السلام - مبعوث می‌کند. او قوم خود را به سوی خدا دعوت می‌نماید، قومش او را تکذیب می‌کنند و خداوند آنها را با غرق کردن در آب به هلاکت می‌رساند.»

### بین آدم تا نوح، ده یا هشت پدر به ترتیب ذیل، واسطه وجود داشته است.

۱. شیث ۲. ريسان (انوش) ۳. قینان ۴. آحیلث ۵. غنمیشا ۶. ادريس که نام دیگرش، اخنوخ و هرمس است ۷. برد ۸. اخنوخ ۹. متوشلخ ۱۰. لمک که نام دیگرش ارفخشد است. [۳]

جنازه حضرت آدم - علیه السلام - را در سرزمین مکه دفن کردند و پس از گذشت ۱۵۰۰ سال حضرت نوح - علیه السلام - هنگام طوفان، جنازه آدم - علیه السلام - را از غار کوه ابوقبیس (کنار کعبه) بیرون آورد و به همراه خود با کشتی به سرزمین نجف اشرف برد و در آن جا به خاک سپرد... [۴]

هم اکنون قبر آدم - علیه السلام - و قبر نوح - علیه السلام - در کنار حرم مطهر امیر مؤمنان علی - علیه السلام - در نجف اشرف قرار دارند. . بحار، ج ۱۱، ص ۲۳۰ و ۲۳۱؛ به نقل دیگر، هنگامی که هابیل کشته شد، همسرش حامله بود، پس از مدتی پسری از او متولد شد، آدم نام او را «هابیل» گذاشت و پس از مدتی، خداوند به خود آدم پسری داد، نام او را «شیث» گذاشت و گفت: این پسر «هبه الله» (از عطای خدا) است. (همان، ص ۲۲۸)

---

[۱]. عیون اخبار الرضا - علیه السلام - ج ۱، ص ۲۴۲.

[۳]. اقتباس از روضه الکافی، ص ۱۱۴ و ۱۱۵.

[۳]. اقتباس از تاریخ انبیاء، ص ۱۲۴ و ۱۲۵.

[۴]. تاریخ انبیاء، ص ۱۲۵.

## پاسخ به چند سؤال پیرامون داستان حضرت آدم (علیه السلام)

بهشتی که حضرت آدم و حوا در آن سکنی گزیدند، کدام بهشت بود؟ بهشت موعود یا باغی از باغ‌های دنیا؟

از آن جا که:

- ۱- بهشت موعود نعمت جاودان است و بیرون رفتن از آن ممکن نیست.
  - ۲- ابلیس بی ایمان را در آن راهی نخواهد بود، بعد از سرپیچی او از سجده کردن بر آدم، خداوند شیطان را از بهشت اخراج کرد و فرمود: «فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ»
  - ۳- بهشت جای لغو و گناه و نیرنگ نیست: «لَا لُغْوٌ فِيهَا وَلَا تَأْتِيمٌ»
  - ۴- بهشت برای پاداش است و آدم هنوز عمل خیری نکرده بود که استحقاق پاداش داشته به اشد.
  - ۵- در بهشت موعود امر و نهی و ممنوعیت و تکلیف وجود ندارد و نیز طبق روایات اهل بیت «علیهم السلام» تصریح شده است که بهشت آدم باغی از باغ‌های دنیا بود و منظور از هبوط و نزول آدم به زمین، نزول مقامی است نه مکانی. علامه طباطبایی معتقد است مراد از بهشت دنیوی بهشت برزخی است که در مقابل بهشت خلد است و می گوید: «عده ای از روایات از اهل بیت «علیهم السلام» دلالت دارد بر این که بهشت آدم در آسمان بوده، و او با همسرش از آسمان نازل شدند، از این هم که بگذریم کسانی که انس ذهنی به روایات دارند، از این که بهشت نامبرده در آسمان باشد، و آدم از آن جا به زمین هبوط کرده باشد، با این که در زمین خلق شده و در آن زندگی کرده باشند، هیچ تعجب نمی کند، همچنانکه در روایات در عین اینکه آمده: که بهشت در آسمان است، در عین حال آمده: که سوال قبر در قبر است، و همین قبر یا روضه ایست از ریاض بهشت، و یا حفره ایست از حفره های دوزخ، و از این قبیل تعبیرات.»
- اساساً کمال های انسان مربوط به انسانیت اوست و انسانیت انسان به نفس اوست، نه به مرد بودن یا زن بودن. به همین دلیل در اسلام هیچ کمالی مختص مرد نیست و هیچ کمالی از زن دریغ نشده، بلکه هر کس خلوصش بیش تر باشد تفریش به خدا بیش تر است

درخت نهی شده چه درختی بود؟

و در کتاب اخبار عیون الرضا «علیه السلام»، از عبدالسلام هروی، روایت آمده که گفت: به حضرت رضا «علیه السلام» عرضه داشتیم: یا بن رسول الله «صلی الله علیه و آله وسلم»، از درختی که آدم و حوا از آن خوردند برایم بگو، تا به



بینم چه درختی بود؟ چون مردم درباره آن اختلاف دارند، بعضی روایت می کنند: که گندم بوده بعضی دیگر روایت می کنند: که درخت حسد بوده.

حضرت فرمود: هر دو درست است، عرضه داشتم: با این که دو معنای متفاوت دارد، چطور ممکن است هر دو درست باشد؟

فرمود: ای اباصلت، یک درخت بهشت می تواند چند نوع باشد، مثلاً درخت گندم می تواند انگور هم بدهد، چون درخت بهشت مانند درخت های دنیا نیست، و آدم بعد از آن که خدای تعالی به او احترام کرد، و ملائکه را وا داشت تا برای او سجده کنند، و او را داخل بهشت کرد، در دل با خود گفت: آیا خدا بشری گرامی تر از من خلق کرده است؟ خدای عزوجل از آنچه در دل او گذشت، خبردار شد، پس او را ندا داد: که سر خود را بلند کن، و به ساق عرش بنگر، تا چه می بینی؟

آدم سر به سوی عرش بلند کرد، و به ساق عرش نگریست، و در آن دید که نوشته: «لااله الا الله، و محمد رسول الله، و علی بن ابیطالب امیرالمؤمنین، و همسرش فاطمه سیده زنان عالمیان، و حسن و حسین دو سید جوانان اهل بهشتند»، آدم پرسید: پروردگارا! اینان چه کسانی اند؟ خدای عزوجل فرمود: ای آدم اینان ذریه های تو هستند و از تو و از همه خلائق من بهترند، و اگر اینها نبودند، من تو را، و بهشت و دوزخ، و آسمان و زمین، را خلق نمی کردم، پس زنهار مبادا به چشم حسد بر اینان بنگری، که از جوار من بیرون خواهی شد.

نواهی خداوند به چند دسته تقسیم می شود؛ از جمله نهی مولوی و نهی ارشادی. منظور از نهی مولوی نهی است که انجام آن باعث عقاب می شود، اما نهی ارشادی یا تنزیهی، تنها هدایت کردن مکلف به صلاح اوست و ارتکاب آن گناه نیست

پس آدم به چشم حسد بر آنان نظر افکند، و آرزوی مقام و منزلت آنان کرد، و خداوند شیطان را بر او مسلط ساخت، تا سرانجام از آن درخت که نهی شده بود خورد، و بر حوا هم مسلطش کرد، او هم به مقام فاطمه به چشم حسد نگریست، تا آن که از آن درخت بخورد. همچنان که آدم خورد، و در نتیجه خدای تعالی هر دو را از بهشت بیرون کرد، به زمین فرستاد، تا در جوار زمین باشند.

**با توجه به اینکه پیامبران عصمت داشته و معصوم بوده اند، چرا حضرت آدم مرتکب گناه شد؟**

آنچه در بدو نظر از آیات ظاهر می شود، این است که آن حضرت رسماً گناه کرده، مانند جمله «فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ»، و نیز جمله: «وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى» (سوره طه ۱۲۱)؛ و [این گونه] آدم به پروردگار خود عصیان ورزید و بیراهه رفت.

و نیز مانند اعترافی که خود آن جناب کرده، و قرآن آن را حکایت نموده فرموده: «قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (اعراف آیه ۲۳)؛ گفتند: «پروردگارا، ما بر خویشتن ستم کردیم، و اگر بر ما نبخشایی و به ما رحم نکنی، مسلماً از زیانکاران خواهیم بود.»

نواهی خداوند به چند دسته تقسیم می شود؛ از جمله نهی مولوی و نهی ارشادی.

منظور از نهی مولوی نهی است که انجام آن باعث عقاب می شود، اما نهی ارشادی یا تنزیهی، تنها هدایت کردن مکلف به صلاح اوست و ارتکاب آن گناه نیست.

در این آیه نهی خداوند ارشادی به آن چه خیر و مصلحت در آن است بوده، لذا بهشت را از دست دادند اما جزای مخالفت با نهی مولوی تکلیفی، تنها با توبه مقبول و پذیرفته شده و بر طرف می شود، پس آن دو توبه کردند و توبه آن‌ها قبول شد اما به بهشت باز گردانده نشدند و این نشان می دهد که نهی، نهی ارشادی بوده است و آنچه آدم مرتکب شد «ترک اولی بود . فی المثل نمازی را که ما می خوانیم قسمتی از آن با حضور قلب و قسمتی بی حضور قلب می گذرد ، در خور شأن ما است اما این نماز هرگز در خور مقام شخصی همچون پیامبر (صلی الله علیه واله وسلم) و علی (علیه السلام) نیست . او باید سراسر نمازش غرق در حضور در پیشگاه خداوند باشد و اگر غیر این کند ، حرامی مرتکب شده اما ترک اولی کرده است.»

در روایت از امام رضا (علیه السلام) آمده است که فرمود: «ماجرای لغزش آدم، قبل از رسیدن به مقام نبوت بوده و از لغزش های کوچکی بوده که قابل عفو است.»

### اگر نهی الهی، نهی ارشادی بود چرا خداوند مجازات آن را قرار گرفتن در زمره ظالمین قرار داد؟

از آنچه گذشت (ارشادی بودن نهی) برمی آید که مظلوم در جمله ی «فَتَكُونُوا مِنَ الظَّالِمِينَ» خود آدم و حوا هستند و ظلم در این جمله، ظلم به نفس است نه ظلم به خداوند یا دیگران، چون آنچه در ارتکاب نواهی ارشادی مطرح است ضرر و خسارتی است که نصیب خود شخص می شود؛ چنان که اگر شخص بیمار به امر یا نهی ارشادی پزشک اعتنا نکند، به خود ضرر زده و ستم کرده است؛ از این رو در سوره «طه» در ارتباط با همین قصه به جای این که پس از نهی جمله ی «فَتَكُونُوا مِنَ الظَّالِمِينَ» ذکر شود، جمله «فتشقی» آمده است؛ چون شقاء به معنای رنج و تعب است و به همین جهت در سوره «طه» از نتیجه عصیان به غوایت تعبیر شده که به معنای رهایی هدف است نه مغضوبیت: «وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى» ضلالت، راه گم کردن است ، در حالی که اگر مراد ظلم و عصیان مصطلح باشد، باید مورد غضب قرار گیرد و از مغضوب علیهم باشد نه از ضالین.

در روایت از امام رضا (علیه السلام) آمده است که فرمود: «ماجرای لغزش آدم، قبل از رسیدن به مقام نبوت بوده و از لغزش های کوچکی بوده که قابل عفو است»

### آدم در برخی خطاب های خداوند: « يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ » « فَعُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ...» چیست؟

پاسخ این است که حوا (علیها السلام) تحت تدبیر آدم (علیه السلام) بوده و آدم (علیه السلام) با قطع نظر از زوجیت ، امام و پیامبر آینده حوا بود. از این رو اگر آدم در این وسوسه آسیب نمی دید ، حوا نیز مصون می ماند و به هر حال محور و اساس چه از جهت فضیلت و چه از لحاظ وسوسه شدن و خروج از بهشت، آدم بود. به همین لحاظ در بسیاری از خطاب ها و تعبیرها آدم اصل واقع شده است.

حق این است که چنین خطاب‌هایی هیچ دلالتی بر تبعیت جنس زن و مرد ندارد و اساساً کمال های انسان مربوط به انسانیت اوست و انسانیت انسان به نفس اوست، نه به مرد بودن یا زن بودن.

به همین دلیل در اسلام هیچ کمالی مختص مرد نیست و هیچ کمالی از زن دریغ نشده، بلکه هر کس خلوصش بیش‌تر باشد، تقربش به خدا بیش‌تر است و چه بسا زنی در سمت مادری، خلوص بیش‌تری از همسرش در سمت پدری داشته و فضیلتش به مراتب بیش‌تر از مرد باشد؛ چون خلوص و فضیلت و کمال، از عقیده و اخلاق نشأت می‌گیرد و عقیده و اخلاق را روحی تنظیم می‌کند که مرد و زن ندارد.

### آیا پیش از آدم علیه السلام انسان های دیگری نیز بر روی زمین زندگی می کرده اند؟

آری. در کتاب توحید صدوق از امام صادق علیه السلام روایتی آورده که در ضمن آن به راوی فرموده: «شاید شما گمان کنید که خدای عز و جل غیر از شما هیچ بشر دیگری نیافریده. نه، چنین نیست، بلکه هزار هزار آدم آفریده که شما از نسل آخرین آدم از آن آدم ها هستید.» روایات دیگری نیز در این زمینه وجود دارد.

### آیا عقل انسان می تواند این مطلب را بپذیرد؟

آقای دیانت: آری؛ دلیل آن همان صفات نامتناهی حق تعالی است که از آن جمله فیض وجود اوست که در دعا می‌خوانیم: «یا دائم الفضل علی البریه» و «یا قدیم الفضل»، «یا دائم اللطف»، «یا من هو فی احسانه قدیم»، «یا من احسانه قدیم»

### سؤال دیگر من این است که همسر آدم علیه السلام یعنی حوا از چه چیز خلق شد و خدا او را چه هنگام آفرید؟

آقای دیانت: در نهج البیان شیبانی عمروبن ابی المقدام از پدرش ابی المقدام روایت آورده که گفت: من از امام ابی جعفر صادق علیه السلام پرسیدم، خدای عز و جل، حوا را از چه آفرید؟ فرمود: این مردم در این باره چه می‌گویند؟ عرض داشتم می‌گویند خداوند او را از دنده ای از دنده های آدم علیه السلام آفرید. فرمود: دروغ می‌گویند، مگر خدا عاجز بود که او را از غیر دنده آدم علیه السلام خلق کند؟ عرضه داشتم: فدایت شوم پس او را از چه آفرید؟ فرمودند: پدرم از پدران بزرگوارش نقل کرد که گفتند: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدای تبارک و تعالی قبضه ای (مشتی) از گل را قبضه کرد و آن را با دست توانای خود مخلوط نمود و آن گاه آدم علیه السلام را از آن گل آفرید و مقداری گل زیاد آمد که حوا را از زیادی آن خلق کرد. (۶) روایات دیگری هم می‌باشد که دلالت بر این مطلب می‌کنند.

بیش تر مفسران برآنند که حوا از یکی از دنده های آدم آفریده شده است و حتی این مطلب را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده اند. (۸) در تورات نیز چنین آمده: «آن گاه خداوند آدم علیه السلام را به خواب عمیقی فرو برد و یکی از دنده هایش را برداشت و جای آن را با گوشت پر کرد و از آن دنده، زنی سرشت و او را پیش آدم آورد.» (۹) همین مضمون تورات را شنیده ام که در بعضی اخبار ما آمده که خدای متعالآدم علیه السلام را بیافرید و مدتی در بهشت تنها بود، از تنهایی مستوحش شد، حق تعالی خوابی بر او افکند تا او بخفت آن گاه جبرئیل را فرستاد تا از پهلوی چپ او استخوانی برکشید و از آن استخوان حوا را بیافرید.

آری، چنین روایتی هست و سخن اکثر مفسران همان بود که گفتی ولی چنان که مرحوم علامه طباطبایی رحمه الله گفته اند: در آیه شریفه «یا ایها الناس اتقوا ربکم الذی خلقکم من نفس واحدة و خلق منها زوجها» مراد از کلمه «من» در «منها»، من برای بیان نوع است یعنی «می خواهد بیان کند که همسر آدم علیه السلام از نوع خود آدم علیه السلام بود و انسانی بود مثل خود او.» آیات زیر نیز در صدد افاده این نکته است: «و من آیاته ان خلق لکم من انفسکم ازواجاً لتسکنوا الیها و جعل بینکم مودهً و رحمهً»،

«و الله جعل لکم من انفسکم ازواجاً» و «و من کل شیء خلقنا زوجین» بنابراین، ظاهر قرآن آن است که خدا حوا را از همان حقیقتی آفرید که آدم علیه السلام را خلق کرد.

**به هر حال، روایاتی هم بر خلاف این ظاهر قرآن نقل شده است.**

آری، ولی هرگاه در موضوعی دو دسته روایات وارد شده باشد و نتوانیم یک دسته را بر دیگری ترجیح دهیم، باید آن روایاتی را بپذیریم که با ظاهر قرآن موافقند. چنان که از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: «هرگاه دو حدیث مختلف به شما رسید آن ها را بر کتاب خدا عرضه کنید، آن را که با کتاب خدا موافق است اخذ کنید و آن روایتی را که با کتاب خدا مخالف است رد کنید...»

**از این مباحث چه نتیجه ای می توان گرفت؟**

آقای دیانت: این که ظاهر قرآن دلالت می کند میان زن و مرد از جهت حقیقت تفاوتی نیست و هر دو از یک حقیقت اند و وجود برخی اختلافات جسمی و روحی آن ها موجب تفاوت در اصل حقیقت آن ها نمی شود و زنان نیز مانند مردان می توانند به درجات عالی کمال انسانیت نایل آیند.

**مساله تحریم ازدواج خواهر و برادر چه می شود؟**

همان گونه که از امام سجاد علیه السلام روایت شده است پس از این نکاح خواهر و برادر، ازدواج میان خواهر و برادر حرام شد و این حکمی تشریحی است که بعد نازل شده است.

## آیا ازدواج خواهر و برادر منافی با فطرت نیست؟

آقای دیانت:خیر،بلکه اگر فطرت این ازدواج را نفی می کند از آن جهت است که باعث شیوع فحشاء و منکرات می شود و باعث می گردد عفت عمومی لکه دار شود. پرواضح است که شیوع فحشاء به وسیله ازدواج خواهر و برادر در زمانی است که جامعه گسترده ای ازبشرووجود داشته باشد. شاهدش آن که می بینیم مجوسیان در قرن هایی طولانی ازدواج میان خواهر و برادر را مشروع می دانستند و از آن متنفر نبودند.

## پند ها و اندرزها از داستان حضرت آدم (علیه السلام)

### اسلام، یعنی اطاعت مطلق و بی چون و چرا از خداوند

خداوند، فرشتگان را دستور داد تا به آدم سجده کنند؛ پس فرشتگان به خاطر اطاعت از پروردگارشان بدون تردید و اعتراض، برای آدم سجده سلام و احترام به جای آوردند، با اینکه آنها در ملاً اعلی پیوسته در حال تسبیح و عبادت خدا به سر می بردند (و نزد او از مقام والایی برخوردار بودند) ولی هنگامی که به آنها دستور داده شد که آدم را سجده کنند، بی درنگ انجام وظیفه کردند؛ زیرا اسلام یعنی تسلیم محض در برابر دستورات.

### احترام و تکریم انسان

یکی از ایراد هایی که در اسلام وارد آورده اند، این است که می گویند: اسلام چندان احترامی برای انسان قائل نشده و مقام و منزلت واقعی به او نه بخشیده است .

این ایراد است که مستشرق اتریشی بنام "گردنپام" در کتاب خود تمدن اسلام وارد کرده است و می گوید: اسلام از ابتدا جز به میزانی بسیار ناچیز، ارزشی برای انسان در نظر نگرفته است. قرآن تلاش می کند تا او را قانع کند که ماده‌ی از آن ساخته شده خوار و بی ارزش است .

اما کسی که به دقت به این ایراد بنگرد می بیند که داستان آدم (علیه السلام) در قرآن از اول تا آخر این گمان را مردود می سازد. قرآن کریم انسان را به چنان منزلت و جای گاه انسانی و ارزش حقیقی می رساند که هیچ مکتب و فلسفه یا دین و مذهبی تا به حال نتوانسته او را به آن رساند؛ اما این گمان که قرآن در تلاش قانع کردن انسان به بی ارزش دانستن ماده اصلی او است اتهام محض می باشد، کسی که به دقت به قرآن بنگرد، می بیند قرآن ضعف و ناتوانی انسان را به او یادآوری می کند و توجه او را به این حقیقت جلب می نماید که او از خاک یا گل یا نطفه آفریده شده است. این موضوعی است که علم نیز آن را تایید می نماید. این یادآوری به این خاطر است تا سرکشی و غرور او را کنترل کند تا مبدا از حد واقعی خود تجاوز کند. به آفریدگار خود کفر ورزد و بر اطرافیان خود تکبر نشان دهد. ( و بدین منظور نیست که انسان موجودی خوار و بی ارزش است ).

خداوند متعال در داستان آدم (علیه السلام) به ما خبر می دهد که او را به خاطر خلافت و جانشینی خود در زمین آفریده است؛ تا اراضی اموات را زنده کند و امکانات آن را به کار گیرد و در نو آوری و پیشرفت و ترقی در آن به آخرین مرحله ممکن برسد و می فرماید : [به یاد آور هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت: من می خواهم در زمین خلیفه و جانشین قراردهم ]. (البقره : ۲۹)

و خطاب به همه انسان ها می فرماید: [خداوند ذاتی است که تمام آن چه را در زمین است به خاطر شما آفریده است ]. (البقره: ۲۹) خداوند متعال تمام وسایل پیشرفت و ترقی را برایش آفرید و اسرار و رموز و اسماء جملگی (اشیاء) را بدو آموخت یعنی خداوند متعال قدرت و استعداد دستیابی به نعمت ها و وسایل شناخت حقیقت و کنه اشیا و علوم مورد نیاز را در سرشت و فطرت آدم (علیه السلام) به ودیعه گذاشت. آن گاه که قرآن تصویر دیگری از تکریم و احترام

از آدم (علیه السلام) به ما نشان می‌دهد و به فرشتگان دستور می‌دهد که به عنوان تعظیم و احترام به شیوه سجده بر او سلام کنند و به او ارج نهند و می‌فرماید: [هرگاه که او را آراسته و آماده کردم و از روح خود در او دمیدم، برای او به سجده در آید]. (حجر : ۲۹)

مطابق نص قرآن هرگاه احترامی برای آدم (علیه السلام) قرار داده شود، نسل او هم مشمول این احترام می‌باشند و می‌فرماید: [به حقیقت بنی‌آدم را بر اکثر مخلوقات ارزش و احترام بخشیده ایم و آنان را بر زمین و دریا مسلط و سوار کردیم روزی و غذای آنان را از مواد خوب و پاکیزه تعیین نموده ایم و ایشان را بر اکثر مخلوقات خود فضیلت و برتری بزرگ بخشیده ایم]. (الاسراء : ۷۰) این آیه برای تمام افراد انسانی ارزش و احترام قائل می‌شود. چون با لفظ بنی‌آدم موضوع را بیان می‌کند پس شامل تمام افراد بشر می‌شود و فرقی در بین هیچ قوم و نژاد قرار نمی‌دهد.

به این قسمت از آیه توجه نمایید (و آنان را بر زمین و دریا مسلط و سوار کردیم) این تصویری است از این که انسان مظهر والایی و وارستگی است. به هر جا که وارد شود، مورد احترام و خدمت قرار می‌گیرد. همه امکانات در اختیار اوست زمین و دریا را در اختیار او قرار داده وسایلی را برای او مسخر کرده که در زمین و دریا بر آن‌ها سوار می‌شود البته در گذشته بعضی از حیوانات و کشتی‌های کوچک برای حمل و نقل استفاده می‌شد؛ اما امروزه می‌دانیم که این حمل و نقل به شیوه‌ی بسیار گسترده‌تر انجام می‌گیرد. خداوند به انسان الهام و استعداد و امکانات بخشیده است تا به اختراع انواع هواپیماها، قطارها، ماشین‌ها و کشتی‌ها پردازد.

باز در این قسمت آیه‌ی (کردیم روزی و غذای آنان را از مواد خوب و پاکیزه تعیین نموده ایم) که چگونه برتری و بلندی سطح غذا و نوشیدنی انسان را به تصویر می‌کشاند و یا این قسمت (و ایشان را بر اکثر مخلوقات خود فضیلت و برتری بزرگ بخشیده ایم) اعلام می‌دارد که همه انسان‌ها دارای فضیلت و ارزش بر اکثر مخلوقات می‌باشند.

این است احترام و ارزش انسان از نظر اسلام که هرگز قابل مقایسه با نظریات بد بینانه‌ی که از دیدگاه بعضی از و فلسفه‌های حدید به انسان می‌نگرند، او را بد بخت‌ترین و سرگشته‌ترین مخلوقات می‌بینند. سارتر عقیده دارد انسان حشره‌ی بی‌ارزش یا کرمی کثیف که در زباله‌دانی حیات بسر می‌برد، چیزی دیگری نیست. با نیچه می‌گوید: انسان جز بوزینه‌ی نیست که خداوند او را آفریده تا در حیات ابدی و طولانی خسته کننده‌ی که به او داده او را بازیچه دست خود قرار دهد.

### سرانجام بد تکبر

از داستان آدم (علیه السلام) درس را می‌آموزیم که از کبر و غرور دوری کنیم. چرا که خداوند نتیجه و عاقبت شوم آن‌را برای مان روشن کرده است.

شیطان وقتی که تکبر کرد و در برابر دستور خدا تسلیم نشد خداوند او را به ذلت و خواری و بی‌حرمتی دچار نمود و خطاب به او فرمود: [خداوند فرمود: پس ازین (بهشت یا از میان فرشتگان و یا ازین منزلت) فرود آی! تو را نرسد که در این مقام تکبر ورزی تو از زمره‌خوارانی]. (الاعراف : ۱۳)

در این باره پیامبر (صلی الله علیه و سلیم) می فرماید: هر کس به خاطر خدا و در برابر دستورات خداوند فروتنی و تواضع کند، خداوند متعال او را محترم و سر بلند می کند و کسی که تکبر و غرور به خرج دهد، خداوند او را خوار و بی احترام می سازد.

رسول الله صلی الله علیه وسلم در توضیح معنی کبر می فرماید: (الکبر بطن الحق و غمط الناس)

کبر قبول نکردن حق و کوچک شمردن و بی ارزش دانستن مردمان است.

با این توضیح پیامبر (صلی الله علیه و سلیم) معلوم می شود که کبر همان خودخواهی و خودبزرگ بینی است. کسی که دارای آن باشد خود را شبیه خداوند می پندارد. تسلیم هیچ حقی نمی شود و گوش شنوا به کسی ندارد؛ زیرا که به گمان خود نمی خواهد از دیگران پیروی کند. چنین اشخاص بر زیر دستان خود طغیان گر و ظالم خواهد بود. احترامی برای آنان قائل نمی شود و فایده و منفعتی بدیشان نمی رساند به همین خاطر است که سر انجام و عاقبت کبر در قرآن بسیار خطرناک توصیف شده است؛ چون انسان متکبر مورد خشم و نفرت پروردگار می باشد.

خداوند می فرماید: [خداوند انسان های متکبر را دوست ندارد]. (النحل: ۲۳)

کبر باعث عذاب و مجازات بسیار شدید و بیرون شدن از زمهره ی مؤمنان به سوی افراد منفور و ملعون است. به همین جهت است که خداوند به ابلیس متکبر می فرماید: [از آن جا خارج شو! همانا تو منفور هستی و لعنت و خشم من بر تو است تا روز قیامت]. (حجر: ۳۴-۳۵)

## انسان سرشتاً بر خطا و نسیان آفریده شده است

انسان در معرض نسیان است چون او ضعیف خلق گردیده و مخالفت آدم با امر خدا نیز ریشه در این ضعف داشت آن جا که به دعوت ابلیس لعین جواب لبیک داد و امر خدا را فراموش کرد.

## باید انسان مسلمان از رحمت خدا مأیوس نگردد

اگر انسان دچار خطا شد از عفو او ناامید نشود خداوند به ما یاد داده چگونه از گناه و لغزش توبه کنیم و خود را از شر و آثار گناه و آلودگی نجات دهیم.

## درس و اندرز پرهیز از شر

خداوند متعال در داستان آدم (علیه السلام) از دشمنی شیطان با فرزندان آدم (علیه السلام) به ما خبر می دهد و برای ما روشن می سازد که چگونه شیطان آدم (علیه السلام) را فریب داد و او را به خوردن از میوه درختی که از آن نهی شده بود وادار نمود و با دروغ و نیرنگ خود او را دچار بی امری پروردگار کرد که در نتیجه این بی امری آدم (علیه السلام) از بهشت اخراج شد. دشمنی شیطان با آدم (علیه السلام) از آن زمان تا به امروز حتا برای یک لحظه هم قطع



نشده است و این عداوت را نسبت به فرزندان آدم (علیه السلام) تا روز قیامت ادامه می‌دهد. خداوند می‌فرماید: ای فرزندان آدم! شیطان شما را نفریبید همان‌گونه (که پدر و مادرتان، آدم و حوا را فریب داد و) آنان را از بهشت بیرون ساخت. (الاعراف: ۲۷)

و در جای دیگر می‌فرماید: ادر حقیقت، شیطان دشمن شماست، شما نیز او را دشمن بگیرید، جز این نیست که او حزب خود را دعوت می‌کند تا از اهل دوزخ باشند. (فاطر: ۶).

## علم غیب مختص به الله است

انسان بر اسرار و مغیبات علم ندارد و به غیر از الله عزوجل هیچ‌کسی غیب را نمی‌داند.

## طبیعت ابلیس و شیاطین

ابلیس پدر شیاطین است و اصل اول همه آنان است. ابلیس و نسلش همان متمردان و خارج‌شدگان از فرمان‌الهی میان عالم جن هستند. خداوند متعال می‌فرماید: مگر ابلیس (که سجده به آدم نکرد و) از عالم جن بود و از فرمان پروردگارش سرپیچی کرد. (الکهف: ۵۰)

جن: نوعی از ارواح و موجودات غیبی هستند که دارای عقل و اراده اند. مانند انسان مکلف به انجام خیر و پرهیز از شر و فساد اند؛ ولی از ماده بشری مجردند و با چشم دیده نمی‌شوند و با سایر حواس قابل درک نیستند و با طبیعت و شکل حقیقی خود دیده نمی‌شوند. خداوند متعال در باره‌ی ابلیس می‌فرماید: شیطان و قبیله‌ی او شما را از جهت می‌بینند که شما آن‌ها را دیده نمی‌توانید. (الاعراف: ۲۷)

جن از آتش آفریده شده است. خداوند متعال می‌فرماید: جان (جن) را از آتش آفریده ایم. (حجر: ۲۷)

ابلیس خطاب به پروردگارش می‌گوید: مرا از آتش آفریده‌ی، جن‌ها دارای گروه‌ها و طایفه‌های متعدد هستند که بعضی از آن‌ها صالح و نیکوکار و بعضی دیگر گمراه‌کننده می‌باشند خداوند از قول جن‌ها می‌فرماید: همانا بعضی از ما صالح و درست‌کارند و بعضی دیگر غیر صالح و نادرستند. ما دارای مذهب متفرقه هستیم. (الجن: ۱۱)

شیاطین دشمنان انسان هستند: ابلیس و شیاطین همراهِش، دشمنان انسانند و به تقویت عوامل و انگیزه‌های فساد و شر و باطل در درون آن‌ها مشغول اند. خداوند می‌فرماید: [از نقشه‌ها و خواسته‌های شیطان پیروی نکنید. همانا او دشمن آشکار شما است و تنها به کارهای بد و گناهان بسیار آشکار و بزرگ به شما دستور می‌دهد و شما را وا میدارد تا آنچه را که نمی‌دانید به خداوند نسبت دهید]. (البقره: ۱۶۸)

به مقتضای حکمت الهی برهر انسانی، شیطانی گماشته که او را وسوسه می‌کند و کارهای ناپسند را در نظر او زیبا جلوه می‌دهد و او را به کارهای نادرست تشویق و ترغیب می‌کند. حتا در این مورد پیامبران (علیهم السلام) نیز با انسان‌های عادی فرقی ندارند. خداوند متعال می‌فرماید: همان‌گونه که (این‌ها در صدد هدایت شان هستی با تو دشمنی می‌ورزند) دشمنانی از انسان‌های متمرّد و جنیان سرکش را در بابر هر پیامبری علم کرده ایم. گروهی از

آنها سخنان فریبنده بی اساسی را نهانی به گروه دیگری پیام میداده اند تا ایشان را ( به وسوسه های دروغین ) بفریبند  
[ (انعام : ۱۱۲ ) ]

از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) روایت شده است که فرمود: هیچیک از شما نیست؛ مگر این که اهریمنی بر او گمارده شده است، گفتند یا رسول الله آیا برای تو هم گمارده شده است؟ فرمود: بلی بر من هم . جز این که خداوند مرا یاری داده تا بر آن جن پیروز شدم و او اسلام آورد. پس دیگر جز به نیکی به من دستور نمی دهد.

### شیاطین منشاء شر و فساد در عالم هستی می باشند

شیاطینند که در روی زمین مردم را به شر و فساد فرا می خوانند. شیطان است که هر چه نفس انسان به آن عشق می ورزد و هوا و هوس بدان میل می نماید، برای آن آراسته و مزین جلوه می دهد. علاقه ی جنسی، جاه طلبی، استبداد، ظلم و میل به سرکشی و فساد را در نظر انسان زیبا و مطلوب جلوه می دهد. شیطان است که عداوت و بغض و کینه را بین مردم بر می انگیزد حتا برادر را دشمن برادر خود می سازد و میان آنان جدایی می اندازد. میان زن و شوهر و گروه ها و جماعت ها اختلاف و عداوت بر پا می کند. خداوند متعال می فرماید: ای پیامبر! به بندگانم بگو سخنی ( در گفتار و نوشتار خود ) بگویند که زیباترین سخن ها باشد؛ زیرا که شیطان ( به وسیله ی سخنان زشت ) میان ایشان فساد و تباهی به راه می اندازد. [ (الاسراء: ۵۳) ]

شیطان به وسیله ی کلمات خشن و درشتی که ناآگاهانه از مسلمانان و ایمان داران صادر می شود، رابطه ی آنان را به فساد می کشاند و سپس با پاسخ بدی که بدنبال دارد بدتر می شود. آن گاه محبت و دوستی ایشان به عداوت و اختلاف مبدل می گردد. در حالی که سخن زیبا و خوب، شیطان را دور می کند و چون مرهمی است برای دل های زخم خورده. شیطان است که انسان را وسوسه می کند تا چنین پندارد که کمک و بخشش به انسان های نیازمند باعث کم شدن مال و ثروت می شود. به او دستور می دهد تا از بخشش و احسان خودداری کند و بر نگهداری مال حریص باشد و از دادن زکات به نیازمندان خودداری کند. خداوند می فرماید: [شیطان و عده فقر به شما میدهد ، در حالی که خداوند وعده آمرزش بزرگ خویش و فزونی نعمت می دهد]. (البقره: ۲۶۸)

نوشیدن شراب و دست زدن به قمار، دو عمل شنیعی هستند که شیطان برای به وسوسه انداختن انسان به شدت بر آنها حریص می باشد؛ چرا که این دو عمل نا روا از بدترین عوامل گناه و ایجاد ویرانی و عداوت میان مردم می باشند. و موجب دوری از یاد خداوند می گردند. الله عزوجل می فرماید: [ ای ایمان داران! می خوارگی و قماربازی و بتان و تیرها (و سنگ ها و اوراقی که برای بخت آزمایی به کار می برید همه از لحاظ معنوی) پلیدند (و ناشی از تزئین و وسوسه و ) عمل شیطان می باشند. پس از ( کار های ) پلید دوری کنید تا این که رست گار شوید. دشمنان می خواهند از طریق می خواره گی و قماربازی میان شما دشمنی و کینه توزی ایجاد کند و شما را از یاد خدا و خواندن نماز باز دارد. پس آیا ( از این دو چیز که پلیداند) دست می کشید و بس می کنید؟ ] (المائد: ۹۱)

تبذیر و ریخت و پاش از صفات شیطان و وسوسه های او می باشد . زیرا که تبذیر باعث کفران و نادیده گرفتن نعمتهای الله می باشد. الله (عزوجل) می فرماید: [بی گمان باز دستان ( تبذیرکننده گان ) دوستان شیاطین اند و شیطان بسیار ناسپاس نعمت های پروردگار است]. (الاسرا: ۲۷)

فسادجنسی که باعث پدید آمدن مدل‌های شنیعی در لباس پوشیدن که در واقع بی‌لباسی است شده است و به گونه‌ی است که شرم‌گاه‌های زنان و نقطه‌های حساس و فتنه‌انگیز بدن آنان را آشکار می‌سازد و موجب گسترش فحشا و زنا در میان مردم می‌گردد. جزو القائنات و وسوسه‌های شیطان است، بی‌گمان فساد اخلاقی که در جهان‌امروزی وجود دارد و تشکیل‌بش‌گاه‌های زنان و مردان در آن به عریانی شرکت می‌کنند و کارهای شرم‌آوری که در بارها و میان گروه‌های هیپی رخ می‌دهد، همه از وسوسه‌های شیطان نشأت گرفته‌اند که خداوند متعال قبل از وقوع و انتشار این‌گونه مجالس برای ترویج مفاسد اخلاقی که در این عصر پدید آمده‌اند ما را از وقوع آن‌ها با خبر ساخته است و می‌فرماید: [ای آدمی زادان! شیطان شما را نفریبد همان‌گونه که پدر و مادر تان را (فریفت و) از جنت بیرونشان کرد و لباس‌شان را از تن‌شان بیرون انداخت تا عورت‌های‌شان را بدیشان بنماید]. (الاعراف: ۲۷)

## راه‌های مبارزه با شیطان

باید توجه داشت که شیطان بر انسان مؤمن قدرت و تسلط ندارد ایمان نور و روشنی است که قلب را منور می‌سازد. وقتی که قلب روشن و منور شد، تمام وسوسه‌های شیطان محو می‌گردد. الله عزوجل می‌فرماید: [هنگامی که خواستی قرآن بخوانی از وسوسه‌های شیطان رانده شده به خدا پناه ببر! بی‌گمان شیطان هیچ‌گونه تسلطی بر کسانی که ایمان دارند، ندارد]. (النحل: ۹۸-۹۹)

و یا می‌فرماید [ما شیاطین را تنها اولیاء و سرپرستان کسانی قرار دادیم که ایمان ندارند]. (الاعراف: ۲۷)

یکی از وسایلی که اصحاب و یاران بزرگوار پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) برای مبارزه با شیطان، از آن استفاده کردند در گفتگو با دیگران از بهترین کلمات استفاده می‌نمودند، البته به پیروی از این فرمایش خداوند بود:

[به بندگانم بگو سخنی بگویند که زیباترین سخن‌ها باشد؛ چراکه شیطان (به وسیله‌ی سخن‌های زشت) در میان ایشان فساد و تباهی به راه می‌اندازد و بی‌گمان شیطان، دشمن آشکار انسان بوده است]. (اسراء: ۵۳)

خداوند متعال به پیامبر بزرگوارش دستور داد تا مؤمنان را فرمان دهد که بهترین کلمات را در گفتگو با دیگران استفاده نمایند؛ چراکه در صورت استفاده نمودن از چنین کلماتی، شیطان میان آن‌ها اختلاف و کدورت به وجود می‌آورد؛ یعنی ارتباط آنان را سست و از هم‌گسیخته می‌نماید و جر و بحث و مجادله را میان آن‌ها تحریک می‌نماید تا دشمنی و کینه ایجاد نماید: **رَبِّكَ كَكَكَ** «همانا شیطان، دشمن آشکار انسان است». یعنی دشمنی او با انسان، شدید و سرسخت است بنابراین، جز شر و بدی و ایجاد دشمنی میان آنان چیزی نمی‌خواهد. بنابراین، رفتار اصحاب و یاران بزرگوار پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وسلم با دیگران با اخلاقی والا و شیوه‌ای زیبا صورت می‌گرفت؛ چرا که بر اساس تعالیم مکتبی پرورش یافته بودند که به آنان دستور می‌داد:

همچنین می‌فرماید: **{ ادْفَعُ بِأَلْتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ }** «با گذشت و خوبیهای اخلاقی، بدی کسی را که با تو بدی می‌نماید، دفع کن» و بدین وسیله دشمنی و نفرت او را به دوستی و محبت تبدیل کن.

و در جایی دیگر می‌فرماید: **{ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ }** «پروردگارا از وسوسه‌های شیطان که انسان را به باطل و بدیها و فساد و بازداشتن از حق می‌کشاند؛ به تو پناه می‌برم.»؛ چون در کنار شیطان، هیچ فایده‌ای متصور

نیست و شیطان با معروف و نیکیه‌ها سر و کاری ندارد. { وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ } «پروردگارا به تو پناه می‌برم از اینکه در کاری از کارها یا در چیزی از کارم شیطانها حاضر شوند.» و به خاطر راندن شیطان، شریعت دستور داده است که در آغاز کارها نام خدا برده شود. همچنین خدا می‌فرماید: [نیکی با بدی یکسان نیست (بدی و زشتی دیگران را) با زیباترین طریقه و بهترین شیوه پاسخ بده. نتیجه این کار، آن خواهد شد که کسی که میان تو و میان او دشمنی بوده است، به ناگاه همچون دوست صمیمی گردد. به این خو (و خلق عظیم) نمی‌رسند مگر کسانی که دارای صبر و استقامت باشند و بدان نمی‌رسند مگر کسانی که بهره بزرگی داشته باشند. هر گاه وسوسه‌ای از شیطان متوجه تو گردید، خود را به خداوند بسپار که او بس شنوا و آگاه است ] (فصلت : ۳۴ - ۳۶)

و بعد از اینکه فرمود: { ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ } «جواب بدی را با نیکی بده.» و { فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ } «به این خوی و خلق عظیم نمی‌رسند مگر کسانی که دارای صبر و استقامت باشند و بدان نمی‌رسند مگر کسانی که بهره بزرگی داشته باشند.» و این توصیه و سفارش یعنی پاسخ بدی را با نیکی دادن، کار کسانی است که دارای صبر و حوصله باشد؛ زیرا چنین عملی بر نفسها دشوار می‌گذرد و در ادامه فرمود که این را نمی‌پذیرد مگر کسی که دارای بهره فراوانی از سعادت در دنیا و آخرت باشد.

سپس خداوند می‌فرماید: { وَإِذَا يَنْزَعَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ } «هر گاه وسوسه‌ای از شیطان متوجه تو گردید، خود را به خداوند بسپار که او بس شنوا و آگاه است.»

یعنی از آنچه شیطان تو را به آن وسوسه می‌نماید که در مقابل کسی که بدی می‌نماید، بدی کنی و از او انتقام بگیری؛ پس از وسوسه‌های شیطان و تحریک و بدی او به خدا پناه ببر؛ چرا که خداوند تو را می‌بیند و به حالت آگاه است.

برنامه‌های قرآن، حقیقت رابطه انسان و شیطان را روشن کرد و راه حل و علاج آن را نیز بیان داشت و راههای نفوذ شیطان برای گمراه کردن انسان را توضیح داد. همچنین قرآن از شیطان در حالی که در دوزخ به سر می‌برد و از کسانی که آنها را گمراه کرده است، اعلام بیزاری می‌کند، سخن به میان آورده است: [ (روزی که قیامت نام دارد) همه در برابر خدا ظاهر و آشکار می‌گردند. ضعیفان به کسانی که خویشان را (در دنیا) بزرگ می‌پنداشتند می‌گویند: ما پیروان شما بودیم. آیا می‌توانید چیزی از عذاب خدا را از سر ما بردارید؟! می‌گویند: اگر خداوند ما را (به راه رستگاری) رهنمود می‌کرد، ما هم شما را (به راه نجات) رهنمود می‌کردیم. چه بی‌تابی کنیم و چه شکیبایی نماییم، یکسان است و راه نجات و گریزی برای ما نیست و اهریمن هنگامی که کار به پایان رسید می‌گوید: خداوند به شما وعده راستینی داد و من به شما وعده دادم و با شما خلاف وعده کردم و من بر شما تسلطی نداشتم جز اینکه شما را دعوت نمودم و شما هم دعوت را پذیرفتید؛ پس مرا سرزنش مکنید و بلکه خویشان را سرزنش نکنید. نه من به فریاد شما می‌رسم و نه شما به فریاد من می‌رسید. من امروز از اینکه مرا قبلاً (در دنیا برای خدا) انباز کرده‌اید، تبری می‌جویم؛ بی‌گمان کافران عذاب دردناکی دارند ] (ابراهیم : ۲۱-۲۲)

همچنان هیچ عاملی به اندازه ذکر و یاد الله متعال و مراقبت بر آن، در آشکار و پنهان برای بیرون راندن شیطان از قلب، قوی و نیرومند نیست. بی‌گمان ذکر خدا به بصیرت و آگاهی روحی، تجلی و صفا می‌بخشد. عشق و علاقه به حق عوامل خیر و نیکی را در نفس تقویت می‌کند. تمایل به شر و فساد را تضعیف و ناتوان می‌سازد تا جایی که روزنه امیدی برای شیطان باقی نمی‌گذارد. خداوند متعال می‌فرماید: [یعنی انسانهای با تقوا و پرهیز گار و قتی وسوسه‌ای از شیطان به آنان میرسد تا آنان را به گناه و نا فرمانی خداوند وادار سازد فوراً به یاد می‌آورند که این

وسوسه از جانب شیطانی است که دشمن آشکار شان می باشد و می خواهد آنان را به گمراهی بکشاند . آنگاه خشم و عذاب خداوند را به یاد می آورند که برای پیروان شیطان مقرر داشته و ثواب و اجر بزرگ الهی را برای بندگان صالح و مؤمن به خاطر می آورند [ . (الاعراف : ۲۰۱) ]

چون پرهیز گاران دارای صفای قلب و عقل حق بین هستند و به خوبی خیر را از شر و حق را از باطل تشخیص میدهند . آنگاه وسوسه های شیطان را از نفس خود دور می کنند باید به این حقیقت هم اشاره کنیم که شیطان نمی تواند بر انسان مسلط شود مگر هنگامی که انسان از ذکر خدا رویگردان می شود . در این باره الله متعال می فرماید : [یعنی کسی که از ذکر الله غافل شود ، الله جل جلاله شیطانی را به عنوان رفیق ( و همراه دائمی و مسلط ) براو قرار میدهد ] . (الزخرف : ۳۶)

هم چنان توبه و بازگشت به راه خدا ، دور ساختن و تبعید شیطان است شیطان توانست که آدم (علیه السلام) و حوا را به خوردن از میوه ممنوعه تشویق کند و فریب دهد و آنان را به کاری وادارد که خداوند از آن نهی کرده بود . ولی بعد از آن عوامل وانگیزه های خیر در درون آدم (علیه السلام) و حوا بیدار و بر انگیزته شد . وقتی این انگیزه های مبارک بر وسوسه های شیطان چیره شدند به سوی خدا روی آوردند و با قلب پر از پشیمانی گفتند : [آدم (علیه السلام) و همسرش دست دعا به سوی خدا بلند کردند و ( گفتند پروردگارا ! ما ( با نا فرمانی از تو ) بر نفس خود ظلم کردیم و اگر ما را نبخشی و بر ما رحم نکنی از زمره زیانکاران خواهیم بود ] . (الاعراف : ۲۲-۲۳)

خداوند توبه و پشیمانی آنان را پذیرفت و دعایشان را مورد استجابت قرار داده و می فرماید : [سپس آدم از پروردگارش کلماتی را دریافت نمود ( و با گفتن آنها به توبه و عذر خواهی روی آورد) خداوند توبه او را پذیرفت . همانا خداوند بس توبه پذیر و مهربان است (البقره : ۳۷)

با توبه و پشیمانی به درگاه پروردگار است که خیر و نیکی بر شر و فساد پیروز می شود و شیطان شکست می خورد و انسان برای قبول هدایت الهی آمادگی پیدا خواهد کرد .

ای انسان مؤمن ! هرگاه لغزش و انحرافی برایت پیش آمد و مرتکب گناهی شدی مایوس و ناامید و سرگشته مشو! از همان راهی که پدرت آدم پیش از تو با پیمودن آن به سوی خدا برگشت ، تو هم به سوی پروردگارت برگرد ! که این راه توبه و بازگشت به سوی الله است و راه از سرگیری زندگی پاکتر و شرافتمندانه تر است و تنها با در پیش گرفتن این راه است که از سلطه شیطان نجات پیدا می کنی و از وسوسه های او محفوظ می مانی .

خلاصه کلام ، در عالم غیب مخلوقی وجود دارد ، مجرد از ماده و نامرئی که شیطان نام دارد با حواس درک نمی شود . بر قلب ما اثر می گذارد . هنگامی که با نفس ما ارتباط حاصل کند انگیزه های شر و فساد را در آن تقویت می بخشد الله عزوجل در قرآن این اثر و اتصال را وسوسه ، نزع و مس می نامد . ما اثر آنرا در نفس خود می یابیم و به خوبی احساس می کنیم ، هرچند منشا آن را هم درک نکنیم . تاثیر شیاطین بر ارواح مانند تاثیر مکروب ها بر اجسام است . مکروبها از هرگونه ضعف جسمی استفاده می کنند ، بی گمان عدم توجه به ضعف جسمی و چاره نکردن آن با وسایل طبی باعث هجوم آوردن مکروبها به آن و نابودی شخص می شود .

شیاطین نیز همین طوراند . ما می توانیم باتقویت ارواح به ایمان به خدا ، مراقبت و محافظت بر این ایمان و یاد خدا ، راز و نیاز با او ، اخلاص و بندگی تنها برای او و ترک گناهان کبیره و آشکار به صورت ظاهر و پنهان ، از اثر وسوسه

شیطان خود را محفوظ بداریم و با انجام کار های خیر و دوری از شر حالت پاکی و خیر خواهی و دوری از باطل را در قلب خود تحکیم ببخشیم در آن هنگام است که نفس را به صورت قلعه نفوذ ناپذیر از جانب شیطان در می آوریم و راه وسوسه و دعوت به فساد و شر را بر او مسدود می نماییم.

راز و حکمت برحذر داشتن ما از شیطان در قرآن این است که ما برافکار قلبی خود مواظبت و مراقبت داشته باشیم و تمایلات خود را در اختیار گیریم و از آنها غافل ننماییم . همانگونه که بر حفظ سلامت بدن مواظبت می نماییم و همین که نقطه ای از آن مبتلا به دردی گردید فوراً از طریق داکتر به معالجه آن می پردازیم ، باید هنگامی که وسوسه از جانب شیطان در قلب ما به وجود می آید ، آنرا باشیوه که الله عزوجل بیان فرموده است از درون خود پاک کنیم . [اگر وسوسه از شیطان به تو رسید ( و در صدد انحراف تو از هدف بر آمد) به الله پناه ببر ! ( و خویشتن را بدو بسپار ! ) او شنوا و دانا است ] . (الاعراف : ۲۰۰)

و می فرماید : [بگو: پناه می برم به پروردگار مردم ، به مالک و حاکم ( واقعی) مردم ، به معبود (به حق ) مردمان از شر وسوسه گری که واپس می رود ( اگر برای غلبه بر آن به خدا پناهنده شوی ) وسوسه گری که در سینه های مردمان به وسوسه می پردازد ، وسوسه گری که از شیاطین جنی است یا از انسانهای شیطان صفت ] . (الناس)

قرآنکریم به صراحت می فرماید که منشا وسوسه تنها از شیاطین جن نیست بلکه انسانهایی هم وجود دارند که در رفتار و گفتار مانند شیاطین هستند شرو فساد را به مردمان وسوسه و تلقین می نمایند. آنان در حزب شیطان عضویت دارند . الله عزوجل می فرماید : [ شیطان بر آنان چیره شده است و یاد خدا را از خاطر ایشان بیرون کرده است آن حزب شیطان اند . آگاه باشید ! قطعاً اعضای حزب شیطان زیان بارند ] . (المجادله : ۱۹)



تماس با ما:

E\_mail: [JamalKhaledi@Chmail.ir](mailto:JamalKhaledi@Chmail.ir)

Weblog: [www.JamalNetal.Rozblog.COM](http://www.JamalNetal.Rozblog.COM)

منتظر انتقادات و پیشنهادات شما هستیم